



انکُم مسؤلون!

تأملی بر مسئولیت اجتماعی و چگونگی رسیدن به قُلّه

≡ گفتاری از حجت الاسلام والمسلمین محسن قنبریان



انکُم مسؤلون!

تأملی بر مسئولیت اجتماعی و چگونگی رسیدن به قُلّه

انگم مسئولون!

تأملی بر مسئولیت اجتماعی و چگونگی رسیدن به قُلّه

گفتاری از حجت الاسلام والمسلمین محسن قنبریان

تهیه شده در واحد تولید محتوای
معاونت سیاست و ورزشی سازمان بسیج دانشجویی

به کوشش | فاطمه عبدالکریمی - مریم خادمی نژاد

طراح جلد | مجتبی کمریگی

صفحه آرا | یاسر امامی فر

قیمت | ۵۰۰۰۰ تومان

نشانی | تهران، خیابان طالقانی، تقاطع خیابان
طالقانی و خیابان مفتح، مجتمع فرهنگی ۱۳ آبان،
سازمان بسیج دانشجویی



@geraa_ir



سازمان
بسیج
دانشجویی
معاونت سیاست و ورزشی

فهرست

پیشگفتار ۷

ایستگاه نخست: برای صعود به قله آماده شوید

- یک مفهوم سنگین وزن! ۱۱
- انواع مسئولیت اجتماعی ۱۲
- علیکم به تواصل و تبادل ۱۴
- عقب‌گرد و انحراف مسئولیت ۱۵
- مسئولیت اجتماعی و بسیج شوندگی ۱۶
- ماهیت و تفاوت مسئولیت‌های اجتماعی ۱۷
- فئه و همه مردم جامعه ۱۹
- کم من فئه قلیله، غلبت فئه کثیره ۲۱
- ما با مسئولیت اجتماعی کار داریم ۲۴
- سرانجام فعل قبیح خاسر ۲۸

ایستگاه دوم: گره‌ها را محکم کنید؛ به قله نزدیک می‌شویم!

- ۳۳..... کار نباید روی زمین بماند
- ۳۶..... همه باید پای کار باشند
- ۴۶..... زمینه‌سازی برای به قله رسیدن، یک وظیفه همگانی

ایستگاه سوم: تحقق امر جامع؛ شرط رسیدن به قله

- ۵۱..... تحول نظام اجتماعی از خویشاوندی تا شهروندی
- ۵۳..... چالش‌های عبور از نظام خویشاوندی
- ۵۸..... بدون مردم حتی علی علیه السلام هم تنه‌است
- ۶۲..... تعصبات کور قبیله‌ای، موجب شکست امر جامع
- ۶۴..... امر جامع اولویت دنیای مدرن نیست
- ۶۶..... قبول امر جامع در گرو پیشرفت و عدالت
- ۶۷..... امر جامع در گام دوم انقلاب
- ۶۸..... موالات سه گانه، بستر تحقق امر جامع

«پیشگفتار»

اثر پیش‌رو، حاصل گردآوری سخنان حجت الاسلام والمسلمین قنبریان در ایام فاطمیه سال ۱۴۰۲ در هیئت اصحاب الحسین بسیج دانشجویی دانشگاه تهران می‌باشد.

مفهوم مسئولیت، مسئولیت اجتماعی و ایده اسلام در دولت مدرن، محورهای و موضوع سخنرانی ایشان در شبهای سوم، چهارم و پنجم مراسم عزاداری فاطمیه اول در مسجد دانشگاه تهران بود که در این نوشتار تلاش گردیده این گفتارها بدون کم و کاست و در نهایت با مهر تایید خودشان آورده شود.

حجت الاسلام حاج شیخ محسن قنبریان، از اساتید حوزه علمیه و یکی از علمای مردمی و انقلابی شهرستان عالم پرور بهبهان و شناخته شده در سطح کشور هستند که سال‌های متمادی عمر خویش را وقف جهاد فرهنگی- تبلیغی در نقاط مختلف ایران کرده‌اند. ایشان با راه اندازی و مدیریت هیئت‌های متعدد مذهبی در طراز انقلاب اسلامی از جمله تشکیل شبکه‌ای از علمای انقلابی شهر بهبهان، نقش ویژه‌ای در جهت ترویج اسلام ناب و گفتمان انقلاب اسلامی در سطح کشور داشته‌اند.

استاد قنبریان در افق‌های بلند اندیشه‌های ناب اسلامی و معانی و

مبانی شریعت الهی، دارای ذوق و کوشا در مباحث عرفانی، اخلاقی، فقهی و تفسیری می‌باشند و با بیان شیرین، عوام فهم، خواص پسند و گیرایی که دارند توانسته اند به حنجره پاک و رسای خاندان عترت در سرزمین ایران مبدل شوند و نیز طلاب و شاگردان علوم دینی خوش فکر و با دانشی را تربیت کنند. همچنین به درستی توانسته‌اند به تحلیل مسائل روز و نیز تبیین اندیشه‌های صحیح اسلامی در مقابل اندیشه‌های التقاطی و شبهات روز در کشور بپردازند.

برای صعود به قله آماده شوید

ایستگاه نخست



« یک مفهوم سنگین وزن!

در دستگاه واژگانی اسلام، همه ی واژه‌ها و مفاهیم، به یک اندازه وزن ندارند؛ بعضی انگار مفهومی مرکزی اند، بعضی دیگر سلول بنیادی اند و... مثلاً **هیچ یک از ما شیعیان شکی نداریم که مفهوم ولایت در دستگاه اندیشه‌ای و واژگانی قرآن و عترت، نسبت به برخی مفاهیمی که فرعی تر هستند، وزن بیشتری دارد.** لذا مفاهیمی وجود دارد که می‌دانیم در همین ارتکاز مسلمانی ما، وزن‌شان سنگین تر است. یکی از این مفاهیم وزن‌دار و پر اهمیت، مفهوم «مسئولیت» می‌باشد. هرچند این واژه در دوره ما به معنای ریاست و پُست گرفتن تعبیر می‌شود اما در واقع **مسئولیت یعنی پاسخگویی، جواب سوال دادن و مورد سوال قرار داشتن.** اگر در قرآن نیز به این واژه یا واژه‌های نزدیک به این مفهوم توجه کنیم، می‌بینیم خیلی عریض می‌باشد و انگار به نوعی برای خیلی از واژه‌های دیگر مرکزیت دارد؛ مثلاً یک زمان، مسئولیت در قبال خداست یا یک زمان، مسئولیت در قبال مردم است. یک وقتی مسئولیت در حوزه فردی می‌باشد؛ **إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَ الْفَوَادِ** (از گوش، چشم و قلب تو، سوال پرسیده می‌شود) و یک وقت هم درباره دیگران؛ **إِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ حَتَّىٰ عَنِ الْبِقَاعِ وَالْبَهَائِمِ** (شما حتی درباره بقاع^۱ هم مسئول

۱- بقاع یعنی بقعه‌ها و در اینجا منظور، یک قطعه زمین است.

هستید و مورد مواخذه قرار خواهید گرفت) یعنی حتی در مورد یک قطعه زمین از شما سوال می‌کنند. خب سوال پیش می‌آید که چرا از من در مورد زمین همسایه که ملک او می‌باشد، سوال می‌کنند؟! در جواب باید گفت که درباره‌ی همه اراضی که قابل کشت بود و زمین، آباد نشد از شما سوال می‌کنند؛ اگر در جایی آب و خاک هم بود اما آبادانی نشد، مورد سوال قرار می‌گیرید. حتی چهارپایان هم مورد سوال قرار می‌گیرند. پس اینجا اهمیت مسئولیت در قبال دیگران مشخص می‌شود. ما می‌خواهیم از مسئولیت حرف بزنیم ولی نه هر مسئولیتی؛ بلکه مسئولیت اجتماعی و جایی که در مسئولیت اجتماعی قرار داریم.

«انواع مسئولیت اجتماعی»

مسئولیت اجتماعی به دو نوع تقسیم می‌شود؛

۱. یک زمان مسئولیت در قبال امور اجتماعی می‌باشد مانند اموری که موطن آن در اجتماع است و در گوش و قلب ما نیست؛ یک قطعه ای از زمین یا یک چهارپایی است و در واقع اموری که در اجتماع رخ می‌دهد و ما در قبال اموری که موطن آن‌ها اجتماعی هستند، مسئول می‌باشیم. در واقع مسئولیت ما برای اجتماع مصرف می‌شود و غایت مسئولیت ما آنجاست.
۲. یک زمانی اما ما مصرف کننده آن مسئولیت (مسئولیت از ما مصرف بشود) نیستیم و فقط در قبال اموری که اجتماعی اند مسئول نمی‌باشیم؛ در واقع مسئولیت اجتماعی، مسئولیت جمعی بر حسب فاعل است؛ یعنی ما تولید کننده آن مسئولیت هستیم. پس **گاهی منظور ما از اینکه می‌گوییم**

مسئولیت اجتماعی داشته باشید یعنی جاهایی که نیاز است به صورت جمعی بیايید، جمعی وارد شوید چون اصلاً تنهایی نمی‌توانید کاری از پیش ببرید.

لذا این نوع تقسیم‌بندی بسیار مهم و اثرگذار می‌باشد. اگر بخواهیم مثالی برای تقسیم بندی اول (مسئولیت هایی که در قبال امور اجتماعی هستند) بزنیم، امیرالمومنین در نامه ۴۷ نهج‌البلاغه، در وصیت نامه‌شان می‌فرماید: «اللّٰه، اللّٰه فی جیرانکُم» خدا را خدا را درباره همسایگان‌تان. این یک مسئولیت اجتماعی است. من در قبال همسایه خودم مسئولم و شما در قبال همسایه خودتان؛ هر کس باید مراقب همسایه خودش باشد چون همسایه شما همسایه من نیست. ظرف تحقق مسئولیت اجتماعی من، اجتماع است و یک امر اجتماعی به نام همسایگی و فرهنگ آپارتمان نشینی می‌باشد. سفارش شده که اگر همسایه به شما ظلم کرد، تحمل کنید زیرا ثواب دارد. همه جا گفته شده که مقابل ظلم (حتی ظلم و جور حاکم) کوتاه نیایید و غیور باشید ولی در برابر ظلم همسایه، خیلی سخت نگیرید تا بتوانید کنار هم زندگی کنید (مگر اینکه از حدی بگذرد و واقعاً نتوان تحمل کرد) سپس می‌فرمایند پیغمبر اکرم آنقدر درباره همسایه به ما وصیت کردند که تصور کردیم گویی همسایه از ما ارث می‌برد. اللّٰه اللّٰه فی الاَیّام، فلا تُغَبّوا أَفْواهُم: خدا را خدا را درباره یتیمان. یعنی یتیمان حتی یک روز را هم گرسنه نخواستند و اینطور هم نباشد که یک روز سیر باشند و یک روز گرسنه و در حضور شما ضایع نشوند. اما آیا من در برابر همه یتیمان کره زمین وظیفه دارم؟ یا درباره یتیمان کل ایران یا یتیمان کل تهران؟ خیر. ما فقط درباره همین یتیمانی که دور و برمان هستند وظیفه داریم. اگر قوم و خویشی داریم که بچه یتیم داشته یا همسایه ای که یتیم شده این نوع اول است

و مسئولیت در قبال دیگران می‌باشد (مسئولیت اجتماعی است) که ظرف تحقق آن جامعه می‌باشد اما در این موارد، مسئولیت من مصرف می‌شود و غایت مسئولیت من آنجاست.

«علیکم به تواصل و تبادل»

یک دسته مسئولیت اجتماعی وجود دارد که در قبال دیگران است و از نوع مسئولیت اجتماعی‌ای می‌باشد که آن را تولید می‌کنی و فاعل یک مسئولیت بزرگ می‌شوی. آن چیست؟ آنجاست که مسئولیت اجتماعی در قبال حضور جمعی و جمعی کار کردن شماسست. حضرت امیر علیه السلام در بعضی فرازهای همین نامه اینطور می‌فرمایند: «علیکم بتواصل و تبادل»^۱ علیکم، دلالت بر وجوب می‌کند؛ علیکم^۲ یعنی واجب است و به گردن شماسست. بر شما باد به تواصل^۳ و تبادل^۴. **هم بذل و بخشش به یکدیگر بکنید و با هم بپیوندید و هم از تدابیر و تقاطع بر حذر باشید. از تدابیر (پشت به همدیگر کردن) و تقاطع، قطع مراد و قطع پیمان کردن با هم دوری کنید.** این هم یک مسئولیت اجتماعی است ولی "الله الله فی جیرانکم" نیست؛ بلکه به هم پیوستن، با هم یکی شدن، کار جمعی شکل دادن و همراهی کردن همدیگر است که آن تکلیف مهم از نوع مسئولیت اجتماعی نوع دوم می‌باشد. بدون این، حضور جمعی امکان پذیر نیست. **مسئولیت اجتماعی نوع دوم مسئولیتی است که از هیچ فردی به تنهایی بر نمی‌آید الا با تواصل و تبادل، کار جمعی، مشارکت جمعی و با هم بودن.**

۲- ایجاد حق گردن کسی و تکلیف بار کردن بر کسی

۳- یعنی وصل به هم شدن، پیوند داشتن.

۴- یعنی بخشش کردن به همدیگر

«عقب‌گرد و انحراف مسئولیت

نکته‌ی بسیار مهم این است که در طول تاریخ و در نقاط عطفی، مسئولیت، توقف کرده یا اصطلاحاً به عقب برگشته و دچار انحراف شده است و آن هم آنجایی‌ست که معمولاً مردم مسئولیت اجتماعی خود را به درستی انجام نداده‌اند. اما آیا آن مسئولیت از نوع اول بوده که انجامش نداده‌اند یا از نوع دوم؟ یا اینکه چند میلیون نفر از مردم جامعه که طبق کلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام باید جاهایی نسبت به یتیمان ترحم کرده و کاری که از دستشان برمی‌آید را انجام دهند، به یک‌باره از این رو به آن رو گشتند و سنگ شدند؟ برای مثال در مسئله‌ی فلسطین، مسئولیت اجتماعی که طی اتفاقات اخیر برای غزه جوشید و تا قعر اروپا و آمریکا هم رفت، بر اساس کدام حس انسان است؟ پاسخ این است که نشأت گرفته از حس انسانیت می‌باشد و نیازی به دین و فرهنگ خاصی هم ندارد و با صدای بلند، این را به ما گوشزد می‌کند: موضوعی که مورد ظلم قرار گرفته و کار منفی زیادی بر روی آن انجام شده است، امروز به جایی رسیده که مورد ترحم و مظلومیت قرار می‌گیرد و جوامع، نسبت به آن موضوع طغیان و قیام می‌کنند؛ حتی اگر امپراطوری خبری و رسانه‌ای، شصت سال آن را مخفی نگه داشته یا به نفع خود از آن استفاده کرده باشد. **ممکن است نسبت به مسئولیت نوع اول، بعضی مواقع تخلف اتفاق افتاده و کم‌کاری انجام شود اما به شکل کلان خود، در جامعه نمی‌میرد و این اتفاق که روزی هیچ کسی کاری به فقیر نداشته باشد، رخ نمی‌دهد.** مردم یک شبه سنگ نمی‌شوند که مسئولیت نوع اول که کمی از خود گذشتگی و توجه به امور اجتماعی که هر کسی به صورت فردی هم می‌تواند آن را انجام دهد را انجام ندهند.

« مسئولیت اجتماعی و بسیج شوندگی

اما در مورد مسئولیت اجتماعی نوع دوم، بسیج شوندگی در آسیب است و مردم غالباً نظم اجتماعی با هم بودن را برعهده نمی‌گیرند و متاسفانه در تاریخ، بسیار است از انسان‌های دل‌رحم و عاطفی که با هم جمع نمی‌شوند تا کاری را انجام دهند. پس اینکه می‌گوییم مسئولیت اجتماعی نوع دوم کم می‌شود و منجر به انحراف تاریخ می‌گردد نتیجه آن، غربت بزرگ و مظلومیت فاطمه زهرا علیها السلام و علی مرتضی علیه السلام بود. **اینگونه نیست که**

تصور کنیم مسئولیت اجتماعی نوع اول یک‌باره از دست رفته و مردم مدینه

که برای فاطمه زهرا علیها السلام جان می‌دادند و تا دیروز "ذوی‌القربی" برای آنها

ارزش داشت به یک‌باره دشمن فاطمه شده و نسبت به او بغض پیدا کردند.

در جریان کربلا، بعد از آمدن اسرا به کوفه، مدام برایشان گریه می‌کردند. به هر دیاری که می‌رسیدند به آنها کمکی می‌شد؛ شهری به آنها طعام می‌داد، شهری به آنها روسری می‌داد، حتی مردم شهری که به آنها گفته شده بود این اسرا خارجی هستند، شهر را آذین بسته بودند و بعد از اینکه فهمیدند این اسرا اولاد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هستند، تعداد زیادی از آنها توبه کردند و برای آنها گریه کردند. همه این‌ها با وجود ترحم و گریه و زاری که برای فرزندان حسین علیه السلام کردند از مسئولیت اجتماعی نوع دوم سر باز زدند. آنها می‌توانستند همگی در اعتراض به جنایات هولناکی که در حق امام حسین علیه السلام، خانواده و یارانش شده بود مقابل دارالاماره بروند و خواستار تمام شدن این ظلم شوند و اعلام کنند آنها که با حسین علیه السلام نبودند، بگویند ما با حسین علیه السلام نبودیم و حتی از سخنانش فرار کردیم!

اما دیگر بس است این ظلم ولی مردم این کار را انجام ندادند. **مسئولیت اجتماعی نوع دوم تحت آسیب تعبیری به نام بسیج شوندگی قرار گرفته است و در قبال مسئولیت‌هایی که همه مردم باید با هم انجام دهند، دارای تواصل و تبادُل هستند و هیچکس به تنهایی نمی‌تواند آن را انجام دهد.** البته توجه کنیم مسئولیت نوع اول نیز اجتماعی است اما بین افراد تقسیم می‌شود؛ مثلاً یتیم‌های تهران بین همه مردم تقسیم می‌شوند و هر کس باید مراقب یتیم اطراف خود باشد که اگر کوتاهی هم کرد، دیگران مراقب یتیم‌های اطراف او هستند. به طور مثال هر چهل خانه در تهران، همسایه یک فرد ثروتمند هستند که او وظیفه دارد به آنها توجه کند (وَ اللَّهُ فِي حِيزَانِكُمْ فَأِنَّهُمْ وَصِيَّةُ نَبِيِّكُمْ: خدا را خدا را درباره همسایگان، حقوقشان را رعایت کنید که وصیت پیامبر شماست^۵) و اینگونه نیست که مثلاً در شهری مانند تهران که حدوداً ده میلیون جمعیت دارد، مسئولیت این ده میلیون همسایه بر عهده‌ی یک نفر باشد. البته بعضی از این مسئولیت‌ها با همدیگر انجام می‌شود؛ مثلاً یک شخصی خودش و بچه‌هایش آن مسئولیت را به عهده بگیرند اما یک شخص نیز به تنهایی می‌تواند آنها را انجام دهد.

« ماهیت و تفاوت مسئولیت‌های اجتماعی

مسئولیت نوع اول فقط در موطن اجتماع انجام می‌شود و در حق دیگری است نه برای خود آدم که برای انجام آن باید کمی از خودمان بگذریم. اما نوع دوم، مسئولیتی است که حتماً به شکل جمعی انجام می‌شود و اگر با هم جمع نشویم، انجام نمی‌شود و حتی مورد مواخذه قرار می‌گیریم. **مسئولیت**

نوع اول، عمدتاً تربیتی است و مسئولیت نوع دوم بیشتر، سیاسی و اجتماعی

است. اینکه آدم‌ها نسبت به یتیم و همسایه ترحم دارند، اینکه کسی را

در مترو ببیند و حق خود را به او دهد، اینکه آدم‌ها نرم رشدکنند و انسان

بار آورده شوند، اهل ترحم باشند تا رحم کنند و رحم ببینند، این‌ها همه

کارهای تربیتی هستند که در حوزه آداب قرار می‌گیرند. **در مسئولیت‌های دوم**

مردم ترحم دارند اما با هم جمع نمی‌شوند تا یک وظیفه مهم را انجام دهند.

می‌دانند چگونه با هم متحد شوند اما نمی‌شوند. در واقع سازمان‌پذیری و

بسیج‌شوندگی آنها آسیب دیده است و اگر توجه کنیم، می‌بینیم که تاریخ در

چنین لحظاتی توقف کرده. در چنین لحظاتی کربلا، ماجرای فاطمه زهرا علیها السلام

و غیبت طولانی امام زمان (عج) اتفاق می‌افتد. صدقه‌ای که برای سلامتی امام

زمان می‌دهیم، در حوزه مسئولیت نوع اول قرار می‌گیرد و اما مسئولیت نوع

دوم و سرنوشت ساز برای بشریت این است که مهدی (عج) هزار و اندی

سال است محبوبی پیدا نکرده اند. قال الامام المهدی علیه السلام: «لَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا

وَفَقَّهَهُمُ اللَّهُ لَطَاعَتِهِ عَلَى اجْتِمَاعٍ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ لَمَا تَأَخَّرَ

عَنْهُمْ الْيَمْنُ بِلِقَائِنَا وَ لَتَعَجَّلَتْ لَهُمُ السَّعَادَةُ بِمُشَاهَدَتِنَا : اگر شیعیان ما

-که خداوند آنها را در راه پیروی از خود موقّقشان دارد-، دل‌هایشان در وفا

به پیمانی که با ما دارند یک‌پارچه بود، از فیض ملاقات ما محروم نشده و

سعادت دیدار با معرفتشان با ما زودتر فراهم می‌شد. این دیدار به تأخیر

نمی‌افتد مگر برای اخبار ناخوشایندی که از آنان به ما می‌رسد. ۶»

ایشان می‌فرمایند اگر شیعیان ما اجتماع قلوب کنند و با هم جمع شوند،

۶- طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج علی أهل اللجاج، محقق، خراسان، محمد باقر، ج ۲، ص ۴۹۹، مشهد، نشر مرتضی،

اسیرشوندگی اتفاق نمی‌افتد و خیلی از ضربه‌های بزرگ تاریخ یا مسئولیت‌های مهم و سرنوشت سازی که یکی یکی انجام نشدند، اتفاق نمی‌افتاد. حال باید فکر کنیم «**اَنْكُمْ مَسْؤُولُونَ حَتَّى عَنِ الْبُقَاعِ وَ الْبَهَائِمِ**» از خدا بترسید درباره بندگان او و سرزمینهایش^۷» مربوط به مسئولیت نوع اول است یا نوع دوم؟ تاریخ ما را می‌ترساند. هر چقدر در مسئولیت نوع اول، آن‌ها تحت خطر قرار نمی‌گیرند، در مسئولیت نوع دوم به کرات بسیج شوندگی آسیب می‌بیند و سازماندهی در جایی که باید، اتفاق نمی‌افتد. آن واقعه، یک سال یا یک روز منتظر ما نمی‌ماند و یک روز اگر بخواهد اقدام کند یا نکند، آن وقت اگر همراهی نکردیم، دیگر وقتش گذشته؛ همانطور که حسین علیه السلام به مذب می‌رود، سرش بالای نیزه می‌رود و بعد از آن که کار از کار گذشت، مردم بسیج می‌شوند و توابعین درست می‌کنند که فایده‌ای نداشته زیرا کربلا تمام شد.

« فئه و همه مردم جامعه

تقسیم مهم که در اینجا اتفاق می‌افتد، درباره مسئولیت اجتماعی نوع دوم است. این مسئولیت به دو صورت است: در بعضی موارد مسئولیتی مانند مسئولیت نوع دوم که باید به صورت جمعی انجام شود به صورت فردی قابل انجام نیست، مردم گریه و زاری می‌کنند، دنبال کسی هستند برای کمک و "هل من معین" می‌گویند. هر کسی با خود می‌گوید چرا کسی کمکی نمی‌کند؟ آیا کسی هست به من یاری بدهد که در غیبت طولانی مهدی گریه و زاری کنم؟ «**هَلْ مِنْ مُعِينٍ فَاطِيْلٌ مَعَهُ الْعَوِيْلُ وَ الْبُكَاءُ**» بر من سنگین شده تو

۷- خطبه ۱۶۷ نهج البلاغه

۸- دعای ندبه

را نمی بینم و دیگران را می بینم» «غَزِيْرٌ عَلَيَّ اَنْ اَرَى الْخَلْقَ وَ لَا تُرَى وَ لَا اَسْمَعُ لَكَ حَسِيْسًا وَ لَا تَجْوَى»؛ بسیار بر من سخت است که همه را ببینم و تو را نبینم و از تو صدایی نشنوم. هر کس به تنهایی در خانه خود این حرف ها را می زند و ندبه می خواند و هل من معین می گوید؟ اما یکدیگر را یاری نمی کنند چگونه باید این مسئولیت را انجام بدهند؟ اینگونه نیست که ما همیشه این کم کاری را به گردن مردم بیندازیم بلکه این وظیفه به عهده مسئولان جامعه است. آنها هستند که باید نقشه و امکان با هم کار کردن را فراهم کنند.

مسئولیت اجتماعی نوع دوم بعضی وقتها با یک گروه اندک قابل انجام است

و بعضی وقتها گروه اندک هم کافی نیست بلکه همه باید بیایند. مسئولیت

اجتماعی نوع دوم یعنی انجام دادن وظایف اجتماعی به شکل جمعی که یا توسط

گروه اندکی انجام می شود یا همه جامعه. گروه اندکی که می گوئیم "فئه" نام

دارد؛ گروهی که پشت به پشت هم هستند، همدیگر را یاری می کنند تا کاری

را انجام دهند مانند ۳۱۳ نفر یاران امام زمان (عج). اما **فئه همیشه متشکل از**

افراد خوب نیست و همیشه برای هدف خوبی تشکیل نمی شود. همین فئه در

جنگ بدر بودند که پشت به پشت هم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم را یاری کردند

و همه مدینه در این جنگ حاضر نشدند (البته خیلی ها آمدند که در جنگ

شرکت کنند ولی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم صلاح دانسته و آنها را برگرداندند) در

نهایت ۳۱۳ نفر ماندند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم آن شب در خیمه خود،

بیتوته و خدای متعال را عبادت و راز و نیاز کرده و برای پیروزی در عملیات

جنگ بدر دعا می کردند و می گفتند: «خدایا اگر این فئه ۳۱۳ نفری شکست

بخورند، دیگر کسی در روی زمین تو را نمی پرستد. به آنها کمک کن» **اگر ما**

جای اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بودیم، تیغ تیز چند نیزه و تیر و شمشیر

را به جان می خریدیم؟ حتما اینکار را می کردیم زیرا با خود می گفتیم ما جایی

آمده ایم که اگر شکست بخوریم، دیگر خداوند پرستش نمی شود. همین به آدم انگیزه می دهد تا جایی که حتی درد شمشیر شیرین می شود.

اینگونه می شود که یک گروه اندک، تاریخ را از مرحله ای به مرحله ای بالاتر می برند از جمله این ۳۱۳ نفر. در واقع نقطه عطف زمان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم

فقط هجرت ایشان به مدینه نبود؛ زیرا این هجرت باید تثبیت می شد. ایشان به مدینه آمدند اما کسانی که در غار دنبال او بودند باز هم به سراغش

می آیند حتی وقتی ایشان به مدینه رسیدند همه چیز تمام نشده زیرا کفار در مکه اموال را تاراج کرده کاروان تجاری درست می کنند و سریعاً به دنبال پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم هستند و اگر فئه ای در جنگ بدر پیدا شد که حتی با

اینکه یک سوم نیروهای کفار بودند اما با مقاومت خود تاریخ را عوض کردند دیگر هجرت تثبیت شد و از این پس مدینه شهر رسول الله (مدینه النبی)

است. اینگونه است که گاهی اوقات در مسئولیت نوع دوم که باید به شکل جمعی انجام شود، فعل کار بسیار مهمی و سرنوشت سازی انجام می دهد

و دیگر دوره محاصره مکه تمام شده و دوره استقرار حکومت اسلام شروع شده پیروزی بعد پیروزی است که می آید.

« کم من فئه قلیله، غلبت فئه کثیره »

با جستجو در تاریخ می بینیم فئه ها چه کارهایی انجام دادند. گروه های اندکی که به موقع به خط زدند و تاریخ آن منطقه و کشور را عوض کردند.

در مواردی فعالیت جمعی و اجتماعی توسط یک گروه انجام نمی‌شود؛ همه مردم باید ببینند که این سخت‌ترین نوع مسئولیت اجتماعی و پر آسیب‌ترین آن

است. مسئولیت اجتماعی، همه و اکثریت را می‌خواهد. برای مثال، حزب الله

در لبنان و دو میلیون انسان در غزه وجود دارد. مقاومت حزب الله مقاومت فئه می‌باشد و مقاومت غزه، مقاومت همه مردم که سخت‌تر است اما آنها پیروز شدند زیرا همه مقاومت کردند. هیچکس نگفت چرا حماس این کار را می‌کند یا دیگر بس است و... این چنین بود که سید حسن نصرالله مردم این دیار را به اسطوره و مردمی که در تاریخ بی نظیر هستند، تشبیه کرد. همه در مقابل بمبی که بر سر همگان، نه فقط عده‌ای که در خط مقدم بودند افتاد، مقاومت کردند. همه زیر آوار را تجربه کردند و با همه این‌ها خداوند را شاکر بودند؛ کوچک و بزرگ و زن و مرد همگی صبر ورزیدند در حالیکه کودک را زیر آوار در می‌آوردند.

آیا این اتفاق، نقطه عطف تاریخ در مقابله با اسرائیل است؟ قطعاً همین گونه است و اثر این اتفاق از میزان اضمحلال اسرائیل در جنگ ۳۳ روزه بیشتر است زیرا یک مسئولیت اجتماعی مهم و سرنوشت ساز را مردمی با ۲ میلیون جمعیت که ساکن یک شهر کوچک به نام غزه بودند انجام دادند و هیچکس در این مأموریت غایب نبود. چنین پدیده‌ای در طول تاریخ به اندازه انگلستان یک دست پیدا نمی‌شود، اگر هم پیدا شود ایران عزیز ما در سال ۵۷ می‌باشد که مردم جمهوری اسلامی ایران را با نهایت شوق در آغوش گرفتند. بعد از این هم چنین اتفاقاتی افتاده است اما در حد فئه. آن هم در جنگ دفاع مقدس که شهدای ما نسبت به کل جمعیت ۶ درصد



بودند و مستقیماً درگیر جنگ بودند. البته بقیه مردم ایران پشت جبهه کمک می‌کردند و دعا می‌کردند و البته عده‌ای نیز بودند که غر می‌زدند و ایراد می‌گرفتند که تعدادشان زیاد نبود. یک مثال دیگر در این زمینه این است که امام خمینی رحمت الله علیه فرمود: **«بسیج لشکر مخلص خدا برای ماموریت دیروز و امروز است»** اما هر چند میلیون هم که در سازمان بسیج حضور داشته باشند، نسبت به کل مردم جامعه ایران "فئه" محسوب می‌شوند. بسیج می‌تواند خیلی از ماموریت‌های بزرگ را انجام بدهد و انجام هم داده لکن بعضی موقعیت‌ها حضور همه مردم را می‌طلبد؛ آن هم حفظ نظام جمهوری اسلامی ایران. بسیج برای حفظ مرزها، واکسیناسیون سراسری، کمک به سیل و زلزله کافی است و می‌تواند از عهده آن بر بیاید اما **حفظ نظام جمهوری اسلامی ایران، همه مردم را می‌خواهد و فقط بسیج کافی نیست. نه اینکه بسیج چیزی کم داشته باشد بلکه این مسئولیت به قدری مهم و سرنوشت ساز و بزرگ است که با فئه انجام نمی‌شود و همراهی اکثریت و قاطع مردم را می‌خواهد زیرا در نظام جمهوری اسلامی ایران، حکومت مردم سالاری دینی برقرار است و مردم سالار یعنی همه مردم نه فقط مردم حزب‌اللهی زیرا این مسئولیت بسیار کمرشکن و حساس است.** بسیجی آماده است که صد بار برای کمک به سیل و زلزله حاضر شود. ای کاش می‌توانست تا زمان ظهور امام زمان علیه‌السلام جمهوری اسلامی را حفظ کند اما قواعد، این اجازه را نمی‌دهد زیرا باید همه مردم ایران با همه رنگ‌ها، سلیقه‌ها، فرهنگ‌ها و با همه کمی‌ها و کاستی‌ها و زیادی‌ها، همه جوهره جمهوری اسلامی را بخواهند و هر بسیجی باید به عنوان مشق شب، صد بار این را بنویسد تا مبادا فکر کند حفظ نظام

جمهوری اسلامی ایران فقط به وسیله خودش انجام می‌شود؛ بلکه باید بدانند این وظیفه بر گردن همه است. منظور از همه یعنی مردم کوچه و بازار، دختر و پسرهای داخل دانشگاه، کسی که ریش دارد یا کسی که ریش ندارد، روحانی و غیر روحانی، کسانی که اعتیاد دارند، کسی که با شلوارک بیرون آمده است و... منظور همه است؛ همه یعنی همه و این موضوع مسئولیت زیادی تولید می‌کند که اگر بخواهیم در این تراز و در این سطح آن را حفظ کنیم، بسیار سنگین و کمرشکن است که برای انجام آن باید از قواعدش صحبت کنیم. برای تطبیق این موضوع باید حرف‌هایی بزنیم که عین روضه است.

« ما با مسئولیت اجتماعی کار داریم »

ما با مسئولیت اجتماعی کار داریم نه مسئولیت اجتماعی که در عرصه اجتماع است و با فرد قابل انجام است با این مسئولیت کار نداریم بلکه با مسئولیت اجتماعی که مسئولیتش با جمع است که خود بر دو نوع بود یا به شکل فئه یا به شکلی که همه مردم باید آن را انجام دهند. برای روشن شدن فئه، مثالی می‌زنیم. امیرالمومنین برای بعضی از ماموریت‌های ویژه خود گروهی به نام "شرطه الخمیس" دارند که حدوداً از ۵۰ نفر تشکیل شده بود اما ایشان برای بقای حکومت خود، حمایت همه را می‌خواستند. استمرار حکومت علی علیه السلام که مردم سالار آمده و می‌خواهد مردم سالار ادامه پیدا کند، به خواستن همه است که اگر آن همه ساکت شدند یا بی تفاوت بودند، ستون‌ها و رکن‌های آن می‌افتاد و وای به روزی که آن همه مخالف شوند یا اینکه به دست مخالف‌ها بیفتند. در واقع **سطح علی علیه السلام و حکومتش**

اینگونه نیست که به زور حکومت کند. این روش امثال معاویه است، معاویه با همان گارد ویژه همه را با یک دولت خود نگه می‌داشت و اگر حتی به گمانش رسید کسی قصد دارد توطئه کند یا کاری خلاف حکومت او بکند، خودش را باید

مُرده فرض می‌کرد. اما زمانی که به امام علی علیه‌السلام گفتند فلان شخص قصد مخالفت با شما را دارد حتی خودش گفته است که فردا از پیش تو خروج می‌کند. ایشان هیچ آسیبی به آن شخص نرساندند. در این زمینه دو سه مورد اتفاق افتاده که فقط از طرف طلحه و زبیر نبوده است: خَزِیت بن راشد^۹ که در بیعت امیرالمومنین بود، بعد از جنگ صفین صراحتاً به امام گفت که علیه تو خروج می‌کنم. اصحاب به امام علیه‌السلام گفتند این شخص علیه شما سرکشی کرده، جهت پیشگیری از وقوع جرم او را دستگیر کنید و مدتی او را تحت الحفظ قرار دهید زیرا اگر او خروج کند، برای ما هزینه زیادی خواهد داشت. امام علیه‌السلام قبول نکردند و گفتند **نمی‌توانیم زندان‌هایمان را قبل از**

اینکه جرمی اتفاق افتاده باشد و فقط از روی اتهام پرکنیم. از قضا فردای آن روز خَزِیت خروج کرد و عده‌ای نیز با او همراه شدند. او به حاشیه خلیج فارس آمد و به چند شهر مختلف مانند رامهرمز و بندرعباس رفت، عده‌ای از اهل کتاب را با وسوسه‌ها و وعده‌های خود مانند اینکه اگر حاکم شوم از شما جزیه^{۱۰} نمی‌گیرم، گول زد و بعد از این اتفاق، یاران امام علیه‌السلام به ایشان خرده گرفتند که اکنون باید شهید بدهیم تا این فرد از بین برود و همینطور هم شد.

۹- خَزِیت بن راشد ناجی، از صاحب و از خوارج بود. وی در جنگ‌های رده در ایام خلافت ابوبکر حضور مؤثر داشت و حتی در دوره عثمان نیز به امارت منطقه‌ای در فارس رسید. وی در جنگ جمل جانب طلحه و زبیر را گرفت. پس از جنگ صفین علم مخالفت با امام علی علیه‌السلام را برافراشت و به آیین مسیحیت بازگشت و پس از چند باردردگیری با فرستاده‌ی امام علیه‌السلام کشته شد.

۱۰- جزیه مالیات غیرمسلمانان اهل کتاب ساکن در سرزمین‌های اسلامی به دولت اسلامی برای تأمین جان و حفظ دین خود و کسب حمایت دولت اسلامی است.

این است شخصیت امیرالمومنین علی علیه السلام که آزادی بیش از حدی که به مردم می‌دادند باعث می‌شد برخی از آنها سوء استفاده کنند. حال این موضوع را به داستان حضرت زهرا تطبیق می‌دهیم. آیا مشکل، مسئولیت نوع اول بود؟ آیا فاطمه علیها السلام را تا دیشب دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دانسته و دو شب بعد دشمن خود می‌دانند؟ یا اینکه سینه‌های مردم یکباره پر از بغض نسبت به زهرا علیها السلام شد؟ دیشب همه حلال‌زاده بودند و امشب به خاطر بغضی که نسبت به ایشان پیدا کردند فلان شدند؟ چرا جواب ایشان را ندادند چرا حضرت به درب خانه‌های آنها رفت و هیچ همراهی از آنها ندید؟ **خطبه‌های حضرت را گوش می‌دادند، حرف‌های ایشان را تایید می‌کردند، جایی که لازم بود تکبیر هم می‌گفتند حتی شهادت هم می‌دادند اما هیچ کاری را انجام نمی‌دادند زیرا مسئولیت اجتماعی نوع دوم آسیب دیده بود.** مردم بسیج نمی‌شدند نه اینکه آنها نسبت به حضرت زهرا علیها السلام سنگ‌دل شده بودند یا اینکه برای حضرت زهرا علیها السلام دیگر احترامی قائل نبودند. این دیدگاه کاملاً غلطی است. **اینکه بگوییم علی علیه السلام دیروز عزیزترین بود و امروز نزد مردم منفورترین، این دیدگاه غلطی است بلکه علی علیه السلام نه تنها دیروز بلکه امروز نزد عده‌ای منفور و همچنین نزد عده‌ای عزیزترین بود آن هم عزیزترین عزیزها.** از نظر آنها ابوالحسن بهترین بود، اما چرا با اینکه عامه مردم مدینه انصار بودند کار را تمام نکردند و با هم از علی علیه السلام دفاع نکردند؟ حضرت زهرا علیها السلام خطاب به مردم دو نکته مهم را فرمودند که متوجه می‌شویم چرا این مسئولیت اجتماعی نوع دوم به درستی انجام نشد.

سوال این است چرا در این مسئولیت اجتماعی نوع دوم (که از سنخ

جمعی است نه از نوع فئه) همه باید می‌آمدند؟ آن کسانی که در روز غدیر با علی علیه‌السلام بیعت کردند که حداقل ۱۲۰ هزار نفر بودند می‌آمدند و پای علی علیه‌السلام می‌ایستادند یا حداقل همان تعدادی از آنها که در مدینه حضور داشتند می‌آمدند. اما چرا اینگونه نشد و این مسئولیت موفق نشد؟

حضرت زهرا سلام الله علیها پاسخ این سوال را در دو نکته بیان می‌کند:

مَعَاشِرَ النَّاسِ الْمُسْرِعَةِ إِلَى قِيلِ الْبَاطِلِ الْمُغْضِيَةِ عَلَى الْفِعْلِ الْقَبِيحِ الْخَاسِرِ:^{۱۱}

ای مسلمانانی که بسیار سریع به طرف گفته‌های باطل رفتید و در مقابل کار زشتی که زیان بار است، چشم خود را بر هم گذاشتید

مغضیه از آیه های قرآن می‌آید که می‌گوید يَغْضُوا مِنْ أُنْصَارِهِمْ^{۱۲} یعنی نور دیده‌شان را کم کنند نه اینکه چشمانشان را کامل ببندند بلکه روی هم بگذارند (و مغضیه یعنی کم کاری کردن و سکوت کردن یعنی اقل آن کاری را که باید انجام دهند) اما فقط به سخنان حضرت زهرا علیها السلام گوش کردند. حضرت خطاب به آنها می‌فرماید: شما مغضیه یعنی کم کار شده اید مانند چشمی که روی هم افتاده است، مانند گوشی که سنگین شده و نسبت به یک مسئولیت مهم درست نمی‌شنود، یعنی از تمام وظیفه‌ای که نسبت به این سخنرانی داشتند، فقط حرف‌ها را گوش دادند. اگر ایشان خواسته کمی داشتند مانند اینکه فقط فدک^{۱۳} را پس بگیرد و مردم کوتاهی می‌کردند، زیاد مهم نبود بلکه **عَلَى الْفِعْلِ الْقَبِيحِ الْخَاسِرِ** اتفاق افتاد و آنها در مورد چیزیکه خسران به وجود می‌آورد مغضیه شدند. (گاهی اوقات در معاملات

۱۱- خطبه‌ی فدک

۱۲- سوره‌ی نور آیه‌ی ۳۰

۱۳- فَدَك دهکده‌ای حاصلخیز در نزدیکی خیبر، در منطقه ججاز بود که یهودیان در آن زندگی می‌کردند. این منطقه در جنگ خیبر بدون درگیری به دست مسلمانان افتاد. پیامبر پس از نزول آیه «وَأَتِذَا الْقَرْيَتِي حَقَّهْ؛ وَ حَقَّ خِيَشَاوْنِد رَا بَدَه» آن را به دخترش فاطمه (س) بخشید

سود نمی‌کنیم بعضی موارد ممکن است ضرر کنیم اما در بعضی موارد دیگر مال التجاره را می‌بازیم که نه تنها سود نکردیم ضرر قابل جبران هم نکردیم بلکه تمام سرمایه اصلی را بر باد دادیم) حضرت می‌فرمایند: شما در مقابل فعلی سکوت کردید که فعل قبیح نیست (ما دو نوع فعل داریم فعل قبیح و فعل قبیح خاسر) **در مورد فعل قبیح هم باید تذکر داد و نهی از منکر کرد ولی اگر امروز نهی از منکر نکردیم، می‌توان آن را فردا هم انجام داد یا اینکه توسط شخص دیگری انجام شود. اما فعلی که قبیح خاسر باشد، سرمایه را بر باد داده و دیگر جایی برای جبران ندارد** حضرت در اینجا می‌فرمایند شما بر فعل قبیح خاسر مغضیه شدید. اینکه علی علیه السلام را بردارید دیگری را به جای او بیاورید، دیگر مانند باغ فدک نیست که جای جبران باقی بگذارد و آن را بعداً به من بدهید بلکه اینجا جای سکوت نیست، جای ملاحظه و کم کاری نیست، جای اینکه فقط روضه بیاپید و سخنرانی گوش دهید و تکبیر بگویید نیست. هر چند شما آمدید و گوش دادید و رفتید و هیچ ثوابی نبردید زیرا بر "فعل قبیح خاسر" مغضیه شدید.

« سرانجام فعل قبیح خاسر

طبق کلام امیرالمومنین علیه السلام در ابتدا یک مغضیه نسبت به عزل علی علیه السلام و کودتا علیه علی بن ابی طالب علیه السلام بعد از یک انثیال^{۱۴} اتفاق افتاد. ایشان در این خطبه و نامه‌ی ۶۲ می‌فرمایند: چیزی جز انثیال مرا تسلیم و مرعوب نکرد. **انثیال یعنی ازدحام و با شوق و ذوق و با سرعت و پی در پی آمدن مردم به سمت کسی.** من کوتاه نیامدم جز زمانی که انثیال و بیعت مردم اتفاق

۱۴- انثیال: هجوم، به اطراف کسی ریختن و ازدحام کردن.



افتاد یعنی بعد از اتفاقی که در سقیفه افتاد، چون مردم مدینه فهمیدند چنین اتفاقی افتاده و کاری نکرده و در برابر آن تسلیم شدند، من تسلیم نشدم بلکه منتظر عوض شدن صحنه بودم اما وقتی مردم به مسجد آمدند و بیعت کردند، وقتی به خیابان آمدند هر لحظه بر جمعیتشان افزوده می‌شد. مردم انثیال کردند؛ حتی کسانی که بیرون از مدینه بودند هم آمدند. تا به اینجا که رسید امام علیه السلام فرمودند: دیگر رعایتی برایمانده بود و کاری از من بر نمی‌آمد. حال به بیان حضرت زهرا برمی‌گردیم؛ **مَعَاشِرَ النَّاسِ الْمُسْرِعَةِ إِلَى قِيلِ الْبَاطِلِ الْمُغْضِيَةِ عَلَى الْفِعْلِ الْقَبِيحِ الْخَاسِرِ**. ای کسانی که به سمت قیل (باطل) سرعت می‌گیرید (عرب‌ها زمانی که می‌خواهند از قولی که درست نیست و محل و مرجویی ندارد صحبت کنند از کلمه قیل که مقابل قول یعنی حرف حساب است استفاده می‌کند) یعنی یک جمله بی اساس گفته شد و شما هم به سرعت به سمت آن رفتید. به لحاظ رتبه‌ای این است که تیر خلاص را می‌زند ولی به لحاظ زمانی اول مغضیه، **عَلَى الْفِعْلِ الْقَبِيحِ الْخَاسِرِ**، اتفاق می‌افتد پس ببینید که مسئولیت اجتماعی خیلی مهم است. فقط نباید سکوت کنند و در این مرحله هیچ هزینه‌ای ندارد و به جای اینکه فقط سه نفر اعتراض کنند ۳۰ نفر یا ۳۰۰ نفر یا بیشتر یا همه با هم اعتراض کنند اما به محض اینکه سکوت کردند، کار سخت می‌شود و در نهایت "انثیال" اتفاق می‌افتد. آن وقت دیگر فاطمه زهرا علیها السلام که عزیزترین و قابل احترام‌ترین هستند هم نمی‌توانند کاری کنند و جلوی اتفاق بدی که برای سرنوشت مردم و تاریخ می‌افتد را بگیرند. رفتن به در خانه اصحاب، انثیال است و جزو شدیدترین لحظه‌های عاطفی می‌باشد و اینکه اصحاب، این صحنه‌ها

را تماشا کنند و برایشان مهم نباشد جز مسئولیت نوع اول نیست. اینکه گریه‌های حضرت را بشنوند و ناراحت هم بشوند اما کاری نکنند و تا پشت در خانه‌هایشان اشک هم بریزند یا ناراحت بشوند ولی کاری نکنند. نکته این است که مسئولیت نوع اول در خطر نبود بلکه یک شخص دیگر را به جای جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گذاشته بودند. حضرت زهرا علیها السلام تمام تلاش خود را کردند تا با زنده کردن خاطرات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حرف‌های او را به یادشان بیاورند و احساسی کنند تا یادشان بیاید که این علی علیه السلام و زهرا علیها السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام چقدر برای پیامبر علیه السلام عزیز بودند. یادشان بیاورد که در غدیر با علی علیه السلام بیعت کرده بودند اما چرا ساکت شدند؟ این را باید درک کنیم حضرت زهرا علیها السلام بنا بر برخی روایات ۴۰ روز بر در خانه ی آنها رفتند و با آنها صحبت کردند اما بعد از انثیال دیگر تلاش جواب نمی‌دهد. ظاهراً بیت الاحزان بعد از این مرحله است و وقتی از مردم نا امید شدند، حضرت بیت احزانی زد تا گریه و ندبه ای را راه بیندازد. آنقدر گریه کردند تا جایی که مردم اعتراض کنند ولی آیا صدای ایشان مردم را آزار می‌داد یا دلیل اعتراض مردم این بود که می‌دانستند دلیل گریه‌های حضرت چیست و اما باز هم کاری نکردند؟!

گره‌ها را محکم کنید؛
به قله نزدیک می‌شویم!

ایستگاه دوم



« کار نباید روی زمین بماند

همانطور که اشاره کردیم، مسئولیت اجتماعی دو نوع می‌باشد: یک نوع آن، مسئولیت در قبال امور اجتماعی است ولو آن را فردی انجام بدهیم؛ مثلاً «الله الله فی جیرانکم» که درباره روابط با همسایه‌هاست یعنی هرکس باید خودش به همسایه‌اش برسد. یک امر اجتماعی است اما انجام آن، الزاماً جمعی و اجتماعی نیست. در نوع دوم نیز، **مسئولیت، فقط در امور اجتماعی نیست بلکه روش انجام آن هم جمعی و اجتماعی است یا توسط فئهای (در تعبیر قرآنی به معنای جماعت کوچک پشت به پشت هم داده است) که پشت به پشت هم داده یا سازمان و نهادی دارند و مستحکم هستند و با هم عهدی دارند و یا اینکه توسط همه است که سخت‌ترین مسئولیت‌های اجتماعی، مسئولیتی است که همه باید انجامش بدهند. شکست‌های تاریخ و فوق‌العادگی‌های تاریخ هم برای این مورد دوم است که باید آن را خوب بشناسیم.**

دو اصطلاح فقهی برای این دو نوع مسئولیت وجود دارد ولو که صد در صد، همپوشانی ندارد ولی بطور نوعی است. آن **مسئولیت اجتماعی نوع اول در علم فقه، به «امور حسبیه» اطلاق می‌شود.** «حسبیه» یعنی اجر و ثواب، امور حسبیه اموری هستند که نزد فقها تعریفی دارند: خدای متعال به تعطیلی آنها

یا اهمال آنها هرگز راضی نیست؛ در واقع از اموری هستند که مربوط به زندگی

اجتماعی ما هستند و ما در قبال آنها مسئولیم و خدای متعال هرگز راضی

نیست آنها زمین بمانند مثل امور یتیمان (منظور ما یتیمی که ولی دارد نیست بلکه یتیمی است که ولی ندارد) حالا گاهی یک اختلاف‌های کوچکی در کلمات فقها هست که آیا خداوند هیچ متصدی برایش نگذاشته و همه‌اش به عموم مردم مربوط است یا نه بعضی از آن به آدم‌های خاصی سپرده شده است؟ مثلاً اگر هیچ کسی انجامش نداد، فقیه جامع الشرایط باید انجامش بدهد چون در دوره حضور، این امر به عهده ولی معصوم و در دوره غیبت به عهده فقیه عادل است؛ یعنی حتی در جایی که همه وظیفه داشتند اگر کسی آن را انجام نداد، ولی یا فقیه باید انجام دهد. امور حسبیه زیاد هستند؛ از امر به معروف هم در آن هست که بگذارید مثال بزنم تا ببینید ما چه پهنایی از مسئولیت اجتماعی داریم: یک موقوفه‌ای هست که آن موقوفه خاص نیست (یعنی برای خانواده، فامیل، اهالی یک دانشگاه یا یک حوزه نیست) وقف عام است؛ مثل کاروانسرا یا مسجدی که وقف عام کردند و کسی که متولی آن است مثل یتیمی است که متولی دارد و آن موقوفه‌ای که متولی ندارد، حفظ و نگهداری آن به عهده همه است. امیرالمومنین فرمود: «اتقوا الله فی عبادته و بلاده» یعنی ما فقط در قبال بندگان خدا نباید پروا کنیم بلکه در قبال شهرهای خدای متعال هم باید تقوا پیشه کنیم. شهرها باید آباد بشوند و این به عهده آقای نماینده مجلس، آقای شورای شهر و... است و باید در این مورد تقوا پیشه کنند. شهری که ظرفیت دارد نباید محروم بماند؛ همه مسئول هستند و آن کسی که رأی آورده و حکم گرفته



مسئولیت بیشتری دارد؛ ای‌کاش جمعه‌ها که ائمه محترم جمعه، توصیه به تقوا می‌کنند (که جزو واجبات خطبه است؛ یعنی خطبه نماز جمعه حتما باید محتوای توصیه به تقوا داشته باشد) در مورد این موضوع "فی بلاده" بیشتر تاکید بکنند. **تقوا فقط غیبت کسی کردن نیست؛ عدم تقوا، ندیدن یک ظرفیت**

اقتصادی در یک شهر هم است. به تعبیر امیرالمومنین اگر در جایی که شخص

مدیری مدیریت می‌کند، یک ظرفیت قابل بالفعلی وجود باشد و لحاظش نکند،

بی تقواست. سپس فرمود: «و انکم مسئولون حتی عن البقاع و البهائم»

یعنی شما مسئول قطعه‌های زمین و چهارپاها هم هستید؛ که یکی از قطعه‌های زمین همین موقوفات عام می‌باشد. البته این را هم باید گفت که گاهی اوقات، مردم می‌خواهند آباد کنند ولی قوانین نمی‌گذارد! قوانین کسب و کار، قوانین احیای موات و... باید در مسیری باشند که بتواند باعث آبادانی و تولید ثروت در کشور شوند و همزمان برای مردم شغل درست کند. اما گاهی همین‌ها را زنجیر می‌کنیم به کسی نمی‌دهیم بعد یکباره پشت سرمان را نگاه می‌کنیم که به یک کسانی مزایای مفت دادیم! در حالی که می‌شد با یک تنظیم‌گری درستی به هر جوانی که استعداد کار دارد این مزایا را بدهیم. امام بزرگوار، مثل این‌ها نمونه‌های زیادی می‌آورد مثلا فرض کنید یک مال مجهول المالکی، حفظ کردنش و در جاهایی که مقرر شده مصرف کردنش از امور حسبیه است؛ مثل همان حفظ اموال یتیم که اشاره شد، کسی که در مدت طولانی غایب شده است یا کسی که ولی ندارد و... تا برسیم به قضای حوائج مومنین، همشهری‌ها و... همه از امور حسبیه است. تا برسیم به جایی که امام بزرگوار در کتاب بیع‌شان از این نمونه‌ها، نتیجه حکومت

اسلامی می گیرند. حفظ مرزهای کشور از اموری است که خدا هرگز راضی نیست! کسی شک دارد که خدا راضی نیست اسرائیل مرزهای فلسطین را بگیرد؟ قطعاً خدا راضی نیست! یک کشوری از گذشته، یکپارچه برای اینها بود و الان غصب شده است! حفظ مرزهای این کشور جزئی از واجبات قطعی و جزئی از امور حسبیه است که خدای متعال هرگز راضی به تعطیلی آن و اهمالش نیست. حفظ جوان ها از انحراف در دین، قطعاً خدای متعال راضی نیست. در عصر شبهات مثلاً یک دهه اتفاق می افتد که انواع و اقسام مکاتب التفاظی و انحرافی شکل می گیرد یا تکنولوژی ای پدید می آید که ارتباط آدم ها را با اینطور میادین بیشتر می کند و جوان ها در معرض انحراف فکری و انحراف اخلاقی می افتند. لذا حفظ جوان ها از انحراف، جزئی از امور حسبیه می باشد که هر کسی باید در مقابلش احساس وظیفه بکند.

« همه باید پای کار باشند »

اما نوع دوم، نوعی است که غیر از اینکه امور اجتماعی اند به شکل جمعی و اجتماعی هم باید انجام بشوند؛ به این در فقه «واجب کفایی» می گویند، آن هم یک طور خاص از واجب کفایی، چون بعضی از واجبات کفایی را یک نفر هم انجام بدهد کافی است مثل تجهیز میت یا میتی که بدون ولی روی زمین افتاده است خب این که نباید همین طور روی زمین بماند! دفن کردنش بر مسلمانان واجب است، اگر دو نفر انجامش بدهند دیگر بر بقیه واجب نیست. اما من در کدام مسائل هستم؛ مسائلی که با یک نفر دو نفر حل نمی شود، اقلش یک فئه است، خیلی از مواردش هم به عهده همه است تا



همه نیایند، آن واجب انجام نمی‌شود و آن مسئولیت استیفاء نمی‌شود و البته خوب انجام نمی‌شود. قرآن برای مسئولیت‌های اجتماعی که در حوزه اجتماع هستند و تنها مربوط به شخص من نمی‌شوند و مربوط به سرنوشت جمعی ماست، تعبیراتی دارد:

۱. **انجام آن با یکی دو نفر هم قابل انجام نیست به این‌ها "امر جامع"**

می‌گویند؛ آیه ۶۲ از سوره نور (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا

كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَّمْ يَذْهَبُوا) حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوا) مومنون کسانی هستند که

ایمان به خدا و رسول الله دارند. وقتی با رسول الله در یک امر جامعی بودند، هرگز نمی‌روند مگر وقتی که اجازه بگیرند. مسجد جامع و نماز جمعه یک امر جامع هستند چون مسجد جامع، مسجد مسجدها است، مسجد آدم ها نیست! یعنی اهالی مساجد باید برای نماز جمعه به مسجد جامع بروند؛ نماز جمعه نماز نمازهاست یعنی این دو رکعت نماز جمعه که جای نماز ظهر است، نماز جمعه است و امامش هم امام جمعه است. امام یک شهر است، امام یک مسجد نیست! امام امام هاست. امام امام‌ها که می‌گوییم معنای از بالا و حاکم تلقی نشود. منظور من فراگیری این امر است؛ گاهی پیامبر صلاه جمعه هم تعریف کرده بود که همان نماز یومیه بود اما بعضی وقت‌ها یک امر مهمی پیش می‌آمد که روز جمعه هم نبود. بلال که اذان را تمام می‌کرد می‌گفت صلاه جمعه، یعنی نماز امروز دیگر همان نماز هر روز نیست بلکه جامع است و واجب است که همه بیایند. قرآن تعبیری دارد که به نظرم شامل همه آنها می‌شود؛ امر جامع، همان امری است که «اولی الامر» و «شاورهم» دارد؛ امر اجتماعی-سیاسی است که شما همه باید اینجا حضور

داشته باشید؛ مثلاً آن امر جامع درمورد جنگ احد است، باید برای ترک آنجا اجازه بگیرید! شان نزول این آیه حنظله غسیل الملائکه است؛ حنظله به خواستگاری کسی رفت و یک شب قبل از جنگ احد ازدواج کرد. وقتی لشکر بیرون زد، شب اول ازدواج او بود. به رسول الله گفت: اجازه هست من بمانم فردا به شما ملحق بشوم؟ (حتی یستادنوا؛ امر جامع) فقط به اندازه ای که شب دامادی او صبح شود و بعد سریع به امر جامع برسد و فقط همین چند ساعت را مرخصی بگیرد. حنظله در دیروز مدینه با امکانات کم آن روز، برای امر جامع سحرگاه بیرون زد و غسل دامادیش را نکرد که به احد برسد. در همان روز جنگ احد شهید شد. یک پچ پچی افتاد که رسول الله می‌گویند: «دیدم فرشتگان الهی او را غسل دادند» فلذا او معروف به غسیل الملائکه شد؛ یعنی کسی که ملائکه غسلش دادند! ببینید یک تابلویی کاشته شده پای این آیه تا اهمیتش را بدانید که مهم‌ترین کار این آدم الان عروسیش بود اما مهم‌تر از آن چون امر جامع است، حق ندارد بدون اجازه نرود و باید اجازه بگیرد.

توجه کنید که مسئولیت اجتماعی‌ای که انجامش بدون اکثریت مردم یا یک

فئه ی بزرگ یا همه مردم، قابل انجام نیست در قرآن به امر جامع تعبیر می‌شود؛

مثلاً در این دنیای معاصر خودمان مسئله تشکیل یک حکومت اسلامی یا یک نظام اسلامی (نظام به معنای قانون اساسی که اسلامی باشد) یک امر جامع هست یا نیست؟ این با یک اقلیتی می‌شود؟ خیر! همه باید بیایند! بعد از اشغال عراق، آمریکایی‌ها هنوز بودند، انتخابات برگزار شد با همه فشارهایی که عراقی‌ها می‌آوردند، خلاصه آمریکایی‌ها امنیت نداشتند و



می‌خواستند توسط یک آمریکایی دولتی را در عراقی تشکیل بدهند و باید ابتدا یک قانون اساسی بنویسند، انتخابات مجلس قانون اساسی برگزار شد. حضرت آیت الله سیستانی به هر یک از نزدیکان و اطرافیان و مریدانش گفت کاندید شوید، آخوندها کاندید بشوید در حالیکه این سال‌ها مطلقاً در انتخابات‌های عراق دخالت نمی‌کنند؛ پس چرا آن موقع این کار را کرد؟ چون می‌خواهد یک قانون اساسی بنویسد، و در ادامه فتوا داد که «بر مردم عراق واجب است شرکت در انتخابات و عدم شرکت، گناهی است نابخشودنی»

این گناهی است نابخشودنی است یعنی الْمُغْضِيَّةُ عَلَى الْفِعْلِ الْقَبِيحِ الْخَاسِرِ. **بعضی از افعال، قبیح خاسر هستند، فقط قبیح نیستند، زیان آور و نابود کننده هستند.** سال‌های بعد از آن، آقای سیستانی دیگر سکوت کرد! شما ذوق فقهی یک فقیه متبحر رو ببینید تا بعد امور اجتماعی‌تان را بتوانید خوب اولویت بندی کنید؛ نه برای درجه سه، کلمه فعل قبیح و خاسر را بکار ببرید و نه درجه یک را یک امر معمولی نشان بدهید! جایی که بحث ایمان و کفر هست مماشات نکنیم و مُغْضِيَّةُ نشویم! ای‌کاش این تنظیم درست بشود؛ امر درجه ۳ و درجه ۴ را ناموس انقلاب نکنیم. رای دادن به آقای فلانی و لیست آقای دیگری را مساوی با انقلاب اسلامی نکنیم، اما آنجا که بحث انقلاب اسلامی است و نظام جمهوری اسلامی است، آنجایی که حیثیت، حیثیت اسلام باشد، همه باید برایش سنگ تمام بگذارند.

۲- جنگ‌های ایران و روس؛ آن زمان یک ابر قدرت متجاوز که سر مرزهای ما بود، به ما هم دائماً دست درازی می‌کرد. از این طرف انگلیسی‌ها بودند

۱- مغضیه یعنی کسی که دارد چشم پوشی می‌کند و ندید می‌گیرد و کم کاری می‌کند

از آن طرف روس‌ها. در آن زمان فتحعلی شاه (سال ۱۲۲۸ قمری) وقتی دید که خودش تنها حریف آنها نیست، از مراجع قم و نجف کمک گرفت. در قم جناب میرزای قمی، جناب کاشف الغطا در نجف، جناب صاحب ریاض در نجف (این سه جزو مفاخرند) جناب کاشف الغطایا، یک مجتهد درجه یک است و در مورد همین مسئله روس‌ها یک رساله‌ای تحت عنوان «غایت المرام فی احکام الجهاد» نوشت؛ **جناب کاشف الغطا که مو را از ماست بیرون می‌کشد، یک ادعاهایی در موردش نقل می‌شود که فرمود اگر تمام کتاب‌های فقهی شیعه را به دریا بریزند، من همه را از حفظ می‌نویسم! می‌نویسد که آیا مکرر میان مردم «یا لَیْتَنَّا کُنَّا مَعَ الشَّهَدَاءِ فی کَرْبَلَا» نمی‌گفتید؟! این را در زیارت وارث هم می‌گوییم! پس راضی نشوید به کذب گفتار خود و مخالفت گفتار با کردار خود و بدانید که مقتول ثَقُور آذربایجان در دفاع مقابل اهل کفر و طغیان برای حفظ اسلام و مسلمین و حراست از ناموس مومنات و مومنین مانند شهدای کربلاست!** می‌گوید بیایید اینجا الان فتحعلی شاه که یک شاه فاسق می‌باشد را رها کن مرز را نگهدار. اگر مرز سقوط کرد، فقط فتحعلی شاه نمی‌رود ایران می‌رود، اسلام می‌رود و تشیع می‌رود. الغطا میگه در آن زمان اگر بیایی اینجا و شهید بشوی، شهید کربلا هستی! میرزای قمی که خود مجتهدی اهل قم می‌باشد و نقل مشهور بین قمی‌هاست که شفاعت اهل قم با میرزای قمی می‌باشد و فاطمه معصومه سلام الله علیها برای شفاعت عالم است. میرزای قمی که غیر از مسائل اجتهادی‌اش صاحب مقاماتی است، می‌نویسد: «ثواب مجاهدان این جنگ برتر از ثواب اصحاب مجاهد امیرالمومنین در جنگ جمل است» جناب صاحب ریاض می‌نویسد: **«ای دینداران و ای مسلمانان**

و ای شیعیان علی بن ابیطالب، کجای غیرت شما می‌گنجد که به تسلط کفار روس بر عرض و مال و دین و دولت شما رعایت کفر افراشته و شهادتین از میان مسلمین برداشته شود؟» این‌ها به عنوان یک امری می‌باشد که امر جامع است ولو اینکه در آن روز، شاه فاسقی باشد. در مورد فتوای تحریم تنباکو، میرزای شیرازی در مقابل قراردادی که برای تنباکوی ایران اما به نفع انگلستان بسته شده بود، دو ماه با شاگردانش مباحثه می‌کرد تا این فتوا را بدهد «الیوم استعمال توتون و تنباکو بآی نحو کان در حکم محاربه با امام زمان علیه السلام است» این ادبیات، ادبیات کلامی است و ادبیات فقهی نیست چون در فقه گفته می‌شود که واجب یا حرام یا اشد کراهت یا واجب مطلق است، ولی نمی‌گوییم در حکم محاربه با امام زمان است! پس معلوم می‌شود که امر، خیلی امر مهمی است که می‌گوید مثل بقیه واجبات و بقیه حرام‌ها نیست! جالب است که سیگار و قلیان در رساله میرزای شیرازی حرام نیست، مکروه هم نیست «الیوم» یعنی امروز این حکم را دارد و قلیان‌ها را باید بشکنیم؛ بنابراین اگر امر جامع را امتثال نکنیم که همه باید بیایند، خسارت‌هایش هم غیر قابل جبران است. در دوره دفاع مقدس، امام رحمه الله علیه می‌فرمایند: «جنگ در راس همه امور است» اگر کسی آن روز سنش به جنگ می‌رسید و به هر دلیلی نرفته، باید حساب پس بدهد که چرا نرفته است؟ امام در صحیفه خود، جلد ۱۷، صفحه ۱۳۶ می‌فرمایند: «ارواح طیبه شهدای شما در خط مقدم جبهه، شب‌های حمله حاضر و ناظر هستند. شما یاوران خدا، پیامبر، امام حسین، امام حسن، فاطمه زهرا، زینب کبری و امام زمان هستید» آنهایی که در دفاع مقدس رفتند یاور همه این ائمه بودند؛ چون

اگر خط می شکست، نظام می شکست! امام خمینی بیان می کنند که «اگر جمهوری اسلامی شکست بخورد، اسلام چنان سیلی ای می خورد که به این آسانی ها کمر بلند نخواهد کرد» به این دلیل بود که در میان مردم و خانواده های ما، حنظله ها پیدا شد.

۳) بیعت با امیرالمومنین؛ انثیال اتفاق افتاد (انثیال به معنای همه آمدن، ازدحام و به سرعت و پی در پی آمدن است) بعد از ثقیفه برای بیعت با خلیفه اول (ابوبکر) ازدحام شد و با سبقت، با او بیعت کردند که امیرالمومنین فرمود: «وقتی انثیال شد، دیگر برای من چاره ای نماند» بیست و پنج سال بعد و پس از قتل عثمان، برای خود امام هم انثیال شد! می شد که مردم در خانه مدعیانی چون طلحه و زبیر بروند اما ببینید آن مالک اشتراهایی که در جمع معترضین عثمان بودند چه کار شاهکاری کردند که مردم را به سمت در خانه علی هل دادند. **در حکمت ۲۲ نهج البلاغه، امیرالمومنین می فرماید:**

«لَنَا حَقٌّ؛ برای ما یک حقی است» منظور، همین حق امامت و ولایت است که

این حق از زمین نجوشیده است بلکه از آسمان آمده است و برای ائمه است.

لذا ما نباید حق امامت و ولایت را مطلقاً عرفی و زمینی بکنیم و نه یکجوری

آسمانی بخوانیمش که مردم هیچ نقشی ندارند. هر دو اینها در جامعه ما

طرفدار دارد، کسانی هستند که امر ولایت و حکومت را مطلقاً عرفی می کنند مانند دموکراسی لیبرال، صفر تا صد حاکمیت از مردم می جوشد و وکیل مردم است. از آن طرف هم کسانی هستند مثل بعضی عمامه به سرها که مردم را حساب نمی کنند و می گویند مردم، کشک! علی علیه السلام تمام است. قرائت علی علیه السلام در حکمت ۲۲ نهج البلاغه: «لَنَا حَقٌّ، فَإِنَّ أُعْطِیْنَاهُ» حق

با ماست اگر به ما اعطایش کنند! سوال پیش می‌آید که مگر تا به حال به ما نمی‌گفتید که حق گرفتنی است؟ چرا الان می‌گویید دادنی است و باید آن را اعطا کنند؟ (آن هم بزرگترین حق که حق امامت و ولایت است) خب اگر اعطا نکردند چه؟ جوابش را خود حضرت دادند: «وَالْأَرْكَبُنا أَعْجَازُ الْإِبِلِ» یعنی می‌نشینم ترک شتر (پشت کسی که شتر را می‌راند) به عنوان نفر دوم «وَأِنْ ظَالَ الشَّرَى» یعنی رفتن در شب؛ **ما یک حقی داریم که خدا به ما داده است. ما را امین الله دید و به ما داد، ولی به معاویه نداد چون می‌دانست از مردم دوشی نمی‌گیریم بلکه مردم را سر دوشمان سوار می‌کنیم، چون میدانست از مردم نمی‌خوریم بلکه نان زن و بچه‌مان را هم به آنها می‌دهیم و إلا خدا با ما نسبتی ندارد! حق، حق آسمانی است که خدا تعیین کرده** و در غدیر ابلاغ شده است؛ ده‌ها بار دیگر هم از قبل ابلاغ شده بود ولی باید به ما این حق را بدهند، ما به زور نمی‌گیریم! باید به من اعطایش کنند! **فاطمه زهرا فرمود: «مثل آن، مثل کعبه است که مردم دورش می‌چرخند نه او دور مردم» باید بیایند و الا اگر به ما اعطایش نکردند، من شمشیر نمی‌کشم ولی به شما هشدار بدهم که اگر به من ندادید، جامعه شب می‌شود و من در شب سیر خواهم کرد و حوصله‌ام هم زیاد است!** یادتان بیاورید خطبه فدکیه را که حضرت زهرا سلام الله علیها فرمود: «امر را از جایش در آوردید، منتظر باشید! از شترهایتان به جای شیر، خون خواهید نوشید؛ شب خواهد شد و ظلمت جامعه را خواهد گرفت». مقام معظم رهبری در تاریخ ۱۳۸۳/۸/۱۵ می‌فرمایند: «امیرالمومنین در مقابل آن مسئله (یعنی مسئله امامت) ۲۵ سال عکس العمل نشان نداد اما در مقابل قضیه ای که به ظاهر کمتر از آن قضیه به چشم می‌آمد (مسئله عدالت اجتماعی

و مسئله احیای اصول نبوی و دوباره بنا کردن بنای اسلامی مستحکمی که پیغمبر گذاشته بود) سه جنگ را تحمل کرد؛ برای امر مهم ولایت که بارها به درستی سر این منبر می‌گفتند که چیزی به اندازه ولایت یاد نشده است، بیست و پنج سال سکوت کرد و هیچ کاری نکرد و شمشیری هم نکشید. در حالیکه یاران فراوانی داشت! در کل یمن، ایران و... بیش از ده هزار نفر پیدا می‌شدند که برای علی شمشیر بزنند حتی در خود مدینه! انصار که رأی‌شان با علی بود و بعد از ثقیفه هم هنوز دل‌هایشان با علی بود را می‌توانست جمع کند و علیه آنها بشوراند، پس یار داشت! اصلاً ابوسفیان که آمد گفت مدینه را برایت پر از سواره و پیاده می‌کنم و خدا می‌داند که می‌کرد! ولی امام گفت: تو هیچ وقت خیر خواه اسلام نبودی من یاری تو را نمی‌خواهم. امام هر یاری را نمی‌خواست، اصلاً شمشیرزنی را نمی‌خواست. در مدت ۲۵ سال عکس‌العملی نشان نداد یعنی شمشیر نکشید اما سخنرانی زیاد کرده است. فاطمه زهرا خطبه خوانده و روشن‌گری کرده است. امام برای اجرای عدالت در چهار سال حکومتش، سه جنگ تحمل کرده است حتی جنگ نهروان هم برای اینها بود بخاطر اینکه ولایت اعطا کردنی است. ولی وقتی به حکومت رسید، عدالت گرفتنی است.» با سخنرانی و موعظه نمی‌شود! **قرآن** هم برای عدالت گفته است «انزلنا الحديد» ولی این را برای ولایت نگفته است! اگر آیات عدالت و ولایت در قرآن را با هم مقایسه‌ای کنیم می‌بینیم به عدالت که می‌رسد، می‌گوید «انزلنا الحديد» اما به ولایت که می‌رسد، می‌گوید «انگشترش را در نماز داد.» مردم دلی باید بیایند، اما وقتی مردم آمدند و حاکم شد دیگر نمی‌گوید که خواهمش میکنم آنهايي که زياد خوردند، بيایند و پس بدهند یا

نصیحت و موعظه‌تان می‌کنم که پس بدهید! بلکه می‌گویید: اگر پس ندهید، روز قیامت گرفتار هستید و... حتی در نامه ۴۱ نهج البلاغه به پسر عمویش می‌گوید: «والله العظيم اگر دستم بهت برسد با ذوالفقاری تو را می‌زنم که به هرکس زدم به قعر جهنم رفته است» امیرالمومنین در خطبه سوم می‌فرماید: «وَقَامَ مَعَهُ بَنُو أَبِيهِ» عمو زاده‌هایش از کنارش پاشدند، هیچ کس دیگر از غیر اموی سرکار نبود بطوریکه کل مراتع مدینه برای اموی‌ها شد. حاکم‌شان در عراق که آن‌زمان یک کشور سرسبز، بزرگ و فتح شده بود می‌گفت: «این بوستان بنی امیه است!» مردم می‌گفتند: «از اول اگر دست امین الله داده بودیم، خودش هم از آن نمی‌خورد! مهاجران گولمان زدند و گفتند پیغمبر از ما بوده است و بگذار امامت و ولایت هم از ما باشد. با مهاجر بودن، انصار را از ما گرفتند، بعد قریش شد و... خصوصیت ویژه خواری این است که همه‌اش کوچکتر و کوچکتر و ذره‌ای تر می‌شود و توده‌ی بزرگتری را کنار می‌زند تا صدای همه را در بیاورد که درآورد و آنها هم او را کشتند و آن را در زباله دانی انداختند. در ادامه در خطبه ۳ نهج البلاغه که درد و دل‌های امیرالمومنین درباره خلافت است آمده: «فَمَا رَاغَنِي إِلَّا وَالنَّاسُ كَعُزْفِ الضَّبُعِ إِلَى»؛ دیگر برای من راه بدون رعایت وجود نداشت و چاره‌ای بر من نیست الا وقتی که مردم عین یال متراکم گفتار روی من ریختند (يَنْثَالُونَ عَلَيَّ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ) مثل زمانی که برای خلیفه اول بود این بار به طرف من آمدند، از همه طرف ازدحام شد و سرعت می‌گرفتند به گونه‌ای که در خطبه‌ای می‌گوید آنها که جلو بودند، داشتند زیر دست و پا از فشار عقبی‌ها له می‌شدند. در یک جمله دیگر ابن اثیر می‌نویسد: «دختران حجله نشین هم آمدند، کورها و

شل‌ها هم آمدند. مومن خدا، خندق و خیبرش را سر دست گرفتیم، تیر از پا درآوردنش را سر دست گرفتیم، شعر گفتیم، نقاشی کشیدیم در واقع با احدی روی زمین مثل علی ابن ابی طالب قبلش و بعدش بیعت با این جمعیت و این وضع که شرح داده می‌شود، نشده بود؛ **اما چون مردم سالاری دینی در نزد ما کلمه ای ناآشناست، این تیکه‌ی علی را بلند نمی‌کنیم! بیشتر زور و بازویش برای ما قشنگ است! خیبر کندنش برای ما زیباتر است.** در ادامه خطبه امیرالمومنین می‌گوید: «طوری که حسن و حسین هم زیر دست و پا افتادند و شقت و عبا از روی شانه هایم افتاد. طوری دور من مجتمع شدند که انگار گله بزرگ گوسفندی دور من ریخته بود» نمایندگان چهار مملکت بزرگ اسلام آمده بودند (از کوفه، بصره، مصر و مدینه)، فقط اهل شام به دلیل حاکم اموی خود یعنی معاویه نبودند. نمایندگانی که عمدتاً از مصر آمده بودند تا از عثمان اعتراض و شکایت ببرند، حالا که عثمان تمام شده بود، همه نمایندگان آمدند و با امیرالمومنین بیعت کردند که این بیعت را تا آن روز هیچ خلیفه‌ای نداشت! (نه قبل از آن نه بعد از آن).

«زمینه‌سازی برای به قله رسیدن، یک وظیفه همگانی

یک نکته ای را در فرمایشات آقا دقت کنید؛ حضرت آقا همه ی سال‌های گذشته، خطابش به مردم بود. مردم؛ مشارکت حداکثری، مردم؛ شرکت در انتخابات حق است، شرکت در انتخابات واجب است. این سال‌ها به شکل پر تکراری دارند به متصدیان هم خطاب می‌کنند:

۱. **زمینه‌سازی برای یک مشارکت حداکثری وظیفه همه است.** آخرین تاکید

ایشان هم همین ۲۵ آبان ۱۴۰۲ در جلسه با شورای نگهبان بود. نمی‌شود من فقط هفته آخر بیایم به مردم بگویم بیاید! بلکه باید یک زنجیره کار اتفاق بیفتد تا مردم بیایند، مجلس باید سر جایش باشد، خبرگان باید خبرگان باشد تا مردم احساس کنند که این امر جدی است.

۲. **نهاده‌ها و حوزه‌هایی که در آن کاندید رشد می‌کند، باز باشد.** کاندیدها فقط از ادارات و از مدیریت‌های خاص و کیف‌کش‌ها نباشند. یک جوانی توانسته است در چند استان زنجیره خیریه درست کند و کار جهادی کند، کسی او را قیچی نکرده است خب مگر نمایندگی بیشتر از این می‌خواهد؟! نهاد اجتماعی برای جوانانی که می‌خواهند رشد کنند باز باشد نه حتما باید با کسی وصل باشید تا اجازه فعالیت اجتماعی داشته باشید و اجازه بدهند برای اینکه مسئول یک هیئت باشید حتما کیف‌کش آقای بهمانی یا در لیست بهمانی باشید.

۳. **ثابت نام که انجام شد شورای نگهبان وظیفه‌اش را خوب انجام بدهد؛ یعنی آن جایی که احتمالا چراغش خاموش است تو مسئول هستی!** ما نمی‌بینیم و نمی‌دانیم چه کسی فساد مالی داشته است که بعدا گند آن در بیاید. ما نمی‌دانیم چه کسی جاسوس است و چه کسی جاسوس نیست. اگه سر این موارد اغماض کردید، والله روز قیامت گردنتان را می‌گیریم **ولی جایی که ما باید تشخیص بدهیم، نمی‌خواهد شما به جای ما تشخیص بدهید، بگذارید خودمان تشخیص می‌دهیم.** امام، ده‌ها و صدها جمله در این زمینه دارد.

۴. **لیست‌بندها؛ یعنی کسانی که می‌خواهند لیست ببندند و می‌خواهند بگویند که مردم بیاید به اینها رای بدهید به تعبیر امام بزرگوار «در حد شهادت**

عدول اند.» من وقتی کسی را نمی‌شناسم مثلاً نمیدانم این سی نفر در تهران چه کسانی هستند و چه خصوصیتی دارند، به شهادت ۴ نفر آدم موجه اعتماد می‌کنم؛ در حد شهادت دادن انسان عادل برای رای دهندگان، نه تحکم کردن، نه بازی رو طوری چیدن که لیست های دیگرنماند و حضور پیدا نکند!

این‌ها آفت‌های مشارکت حداکثری است. آن وقت هفته آخر من و شما بگوییم مردم بیایند رای بدهند. ولی این چهارتا خراب بکنند، هرکس هرکار دلش خواست بکند، بعد ما هفته آخر به مردم بگوییم مشارکت حداکثری! وقتی آقا می‌گویند همه وظیفه دارند یعنی این نباشد که ما نفر آخر شناسنامه دست بگیریم و برویم رای بدهیم بلکه باید وظیفه‌مان را از الان به خوبی انجام دهیم؛ نه کوتاهی کنیم و نه جای مردم بنشینیم.

تحقق امر جامع؛ شرط رسیدن به قلّه

ایستگاه سوم



« تحول نظام اجتماعی از خویشاوندی تا شهروندی

پیش‌تر در مورد مسئولیت اجتماعی بحث شد و گفتیم دو نوع مسئولیت اجتماعی وجود دارد:

نوع اول: در فضای اجتماع باشد و توسط آحاد مردم و فرد، قابل انجام باشد. نوع دوم: مسئولیت اجتماعی‌ای که حتماً باید به صورت گروهی انجام شود.

اما شدیدترین و حادث‌ترین وضعیت، آنجایی‌ست که حتی توسط گروهی از مردم نیز قابل انجام نیست؛ لذا همه مردم باید آن را انجام دهند که این در قرآن کریم، «امر جامع» نامیده می‌شود.

بر همین اساس در تاریخ بشریت، دو مدل نظام اجتماعی وجود داشته است؛ یک مدل، نظام اجتماعی قبل از دنیای مدرن است که بر اساس ره‌آمد و خویشاوندی، روابط بین خانواده، طایفه یا قبیله‌ها بنیان‌گذاری شده بود و شاید صورت‌ها و اشکال مختلفی داشته باشند ولی بر اساس خویشاوندی و ره‌آمد بنا شده بودند.

مدل دیگر، نظام اجتماعی دنیای مدرن است که این دنیای مدرن، زندگی اجتماعی را به رابطه شهروندی تبدیل کرده و به سبب آن، دولت مدرن به وجود آمده است.

در دنیای گذشته که دنیای ره‌آمد و خویشاوندی بود و واحد اجتماعی در حد قبیله نام داشت، رابطه مردم با یکدیگر رابطه "اهالی" بود و از اصطلاحاتی مانند اهل بیت و... بیشتر استفاده می‌شد. آن‌ها با یکدیگر رابطه نزدیکی داشتند اما بعد از تشکیل دنیای مدرن و پس از اینکه رئیس قبیله جای خود را به دولت مدرن داد، روابط افراد با یکدیگر به رابطه شهروندی تبدیل شد. بنابراین تحول بزرگی در نظم اجتماعی پدید آمد.

جایی که رابطه، رابطه اهالی است، مسئولیت نوع اول مانند مسئولیت در قبال دیگران، کمک کردن به یکدیگر و حل مشکلات دیگری به آسانی انجام می‌شد و این مسئولیت‌ها به صورت علی‌البدل و چرخشی، بر عهده‌ی همه می‌افتاد. در نظام اجتماعی قبیلگی، مکتب‌خانه‌ها وجود داشتند که کسرکوچکی از آموزش را عهده‌دار بودند که آن‌هم به سواد خواندن و نوشتن محدود می‌شد؛ زیرا ممکن بود پدر و مادری سواد نداشته باشند اما ۸۰ درصد علم و تربیت و پرورش از رابطه اهالی تامین می‌شد. به عبارتی، مدرسه و مکتب‌خانه به مانند دایه‌ای برای کمک به مادر بود اما خانواده، اهالی یا قبیله، نقش اصلی خود را ایفا می‌کردند و کودک، موارد تربیتی و آموزشی مورد نیاز خود را از رابطه بین اهالی فرا می‌گرفت.

با وجود پدید آمدن دنیای مدرن و شکل‌گیری تحولی عظیم در نظام اجتماعی و مسئولیت‌های اجتماعی، هنوز مواردی از دنیای اجتماعی گذشته باقی مانده که با مثالی به یک مورد از آنها اشاره می‌کنیم:

زنی که به تازگی و برای اولین بار زایمان کرده، چند روز نزد مادر یا خواهر بزرگتر خود رفته یا اینکه آنها پیش او می‌آیند و آموزش‌های مربوط به

نگهداری نوزاد را به او می‌دهند اما در دنیای مدرن کنونی، هیچ موسسه‌ای به شکل شایع این کار را انجام نمی‌دهد و آموزش‌های مربوط به بچه داری و مادر بودن را به عهده نمی‌گیرد.

«چالش‌های عبور از نظام خویشاوندی»

در دنیای گذشته، پسر بچه به همراه پدر خود در محیط کار قرار می‌گرفت و از همان بچگی شغل پدر را فراگیری و دنبال می‌کرد. **معمولاً هر صنف «فتوت نامه‌ای» مخصوص به خود داشت. فتوت نامه به این معنی بود که عرفان و تصوفی که برای خواص مطرح بود را خرد می‌کردند و متناسب با هر صنف به آن تعمیم می‌دادند.** برای آگاهی از ارزش محتوایی این فتوت نامه‌ها، شغلی را مثال می‌زنیم که از دید ما شأن اجتماعی پایینی دارد. برای مثال: کسی که حمال بود برای اینکه در کنار شغل حمالی خود، اهل حقیقت و سیر و سلوک نیز باشد، چه چیزهایی را باید رعایت می‌کرد؟ بسیاری از مسائل مربوط به اخلاق و ادب در این فتوت نامه لحاظ شده بود؛ مثلاً فتوت نامه حمال‌ها با آیه: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» (آیه ۷۲ سوره احزاب) شروع می‌شد. شاید از دید ما، نیازی نبوده که حمال‌ها چنین مطالبی را فرا بگیرند و چنین قوانینی داشته باشند اما هدف از نوشتن فتوت نامه این بود که نشان دهد انسان در ابتدا خلیفه خدا در زمین بوده است، سپس محموله بزرگی که انسان بودن و متعالی زیستن است را از خداوند به امانت برداشته و حال «بار» کسی از انسان‌ها را به امانت گرفته و جابه‌جا می‌کند.

حَمّال نیز باید مراقب باشد در این امانت خیانت نکند. این گونه انسان به هر شغلی که مشغول بود (حتی حَمّالی) متعالی می‌شد.

ادب، علم و پرورش از رابطه بین اهالی در خانواده یا در روابط بین برادرها آموزش داده می‌شد. اگرچه در زمان حال و در این دنیای مدرن، یکی از نگرانی‌های تک فرزند بودن این است که بسیاری از چیزهایی که فرزندان در گذشته یاد می‌گرفتند، در روابط بین برادر و خواهرهایشان بود که اکنون به دلیل عدم وجود محیط یادگیری، این اتفاق نمی‌افتد و معلوم نیست موسسات و جاهایی که متصدی این امور هستند بتوانند این آموزش‌ها را به خوبی انجام دهند. در گذشته همه پشت هم بودند و چون مکتب‌خانه بخش کوچکی از یادگیری را به عهده داشت، مردم از یکدیگر یاد می‌گرفتند و به این صورت نبود که یکی معلم باشد و دیگری دانش آموز؛ بلکه یادگیری از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شد. از نظر تکافل اجتماعی هم به این صورت بود که اگر خلاف یا جنایتی از کسی سر می‌زد، پرداخت دیه به گردن عاقله‌اش یعنی نزدیکانش (همان‌هایی که بعداً از این شخص ارث می‌برند) بود و بیمه‌ای وجود نداشت. به این طریق، نقش تکافل اجتماعی انجام می‌شد. البته این نوع تکافل در دنیای مدرن نیز در مقیاس کمی وجود دارد به این صورت که در برخی از شهرها و روستاها هم اگر کسی تصمیم به ازدواج بگیرد، همگی به او کمک می‌کنند تا بتواند راحت‌تر زندگی خود را شروع کند. به این ترتیب، باری از روی دوشش برداشته می‌شود یا حتی برای مراسمات عزا نیز همین روند وجود دارد.

در نظام اجتماعی قبل از دنیای مدرن، اگر کسی مریض یا پیر می‌شد،



پرستاری از او به عهده خانواده یا نزدیکان بود. در واقع در نظم اجتماعی که مبتنی بر ره آمد و خویشاوندی است، عمده مسئولیت نوع اول به خوبی و به راحتی انجام می‌شد اما بعد از آمدن دنیای مدرن و بر مسند نشستن دولت مدرن، قبیله‌ها در هم ذوب شدند و شهرها پدید آمد. شهر نه به معنای موجود فیزیکی (مثلاً شهر بغداد که در گذشته نیز وجود داشت) بلکه منظور، اتفاق تازه‌ای است! در گذشته ممکن بود در شمال و جنوب و غرب و شرق کشور عراق قبیله‌هایی زندگی کنند و با اینکه بغداد مکان بزرگی بود، همان نظم اجتماعی در قبایل وجود داشت اما منظور از شهر جدید فقط بزرگ بودن آن نیست بلکه شهری است که روابط را در هم هضم کرده و دیگر مردم با یکدیگر یک اهالی نیستند بلکه شهروند محسوب می‌شوند که بین خودشان و وظایف اجتماعی‌شان موسساتی رسمی و دولتی یا غیر رسمی واقع شده‌اند، به این صورت که اگر مردم بخواهند به فقری کمک کنند به وسیله کمیته امداد یا خیریه این کار را انجام می‌دهند و حتی ممکن است در برخی موارد فقیر واقعی و حقیقی را نتوانند پیدا کنند اگرچه برخی در بین اقوام خود ممکن است فقری را بشناسند ولی به شکل وسیع آن باید یک سازمان را برای این کار به نیابت بگیرند.

در دنیای مدرن حاضر، مدرسه به این صورت نیست که مانند مکتب‌خانه یک دهم یا یک صدم آموزش را به عهده بگیرد و باقی به عهده خانواده، بازار یا قبیله باشد. اکنون همه آموزش از طریق مدرسه انجام می‌شود، دیگر دایه‌ای وجود ندارد که کنار و کمک مادر باشد بلکه مدرسه مادر دوم بچه‌هاست شاید درست‌تر این باشد که مدرسه را مادر اصلی خطاب کنیم. اگر توجه

کنیم خطاب‌های تکلیفی رهبرانِ دیروز برای تربیت به خانواده بود ولی رهبرانِ امروزی برای تربیت خطابشان به آموزش و پرورش است. به طور مثال مقام معظم رهبری به جای اینکه از والدین بخواهد آموزش خاصی (مانند اثر تربیتی دفاع مقدس و یا لانه جاسوسی) را به کودکان نشان بدهند از آموزش و پرورش می‌خواهند این کار را انجام دهد زیرا این موسسات متوالی آموزش و پرورش هستند در واقع در حال حاضر ده درصد آموزش به عهده خانواده و روابط است و نود درصد دیگر به عهده آموزش و پرورش و موسسات دولتی یا خصوصی می‌باشد. در دولت مدرن حتی با اینکه مردم به حسب جسم در آپارتمان‌های فشرده و در کنار هم زندگی می‌کنند حتی شاید نزدیک‌تر از نظم گذشته ولی واقعیت به این صورت است که تکافل اجتماعی آنها به وسیله روابطشان نیست بلکه موسسات جای آن را گرفتند که مربوط به کل جامعه و مردم است برای مثال اگر کسی دیه‌ای بر گردنش باشد دیگر عاقله موظف به پرداخت آن نیستند بلکه موسسات بیمه آن را انجام می‌دهند موسسه‌ای از بیمار پرستاری می‌کند، موسسه‌ای از سالمندان مراقبت می‌کند پس در نظم اجتماعی جدید که در دنیای مدرن شکل گرفته است این مسئولیت با سختی مواجه شده است.

در دنیای مدرن به خاطر اینکه شغل و مسئولیت‌های اجتماعی یا تحصیل به عهده مردم است حتی نمی‌توانند از پدر و مادر خود مراقبت کنند و در بهترین حالت می‌توانند برای آنها پرستار بگیرند! در دنیای دیروز مسئولیت اجتماعی نوع اول که در قبال دیگران بود از نظر فقهی امور حسبی (خداوند به روی زمین ماندن آن راضی نبود) نامیده می‌شد و به



همین دلیل در ظرف اهالی خانواده، محله یا قبیله و .. انجام می‌شد و چون این مسئولیت بر عهده همه بود به راحتی انجام می‌شد، اما در عصر مدرن (منظور از دنیا و دولت مدرن شهر حاکم در پاریس نیست **بلکه دولت مدرن حاکم در کشور خودمان نیز استمرار همان دنیای مدرنی است که رضا خان بنا نهاد و ما فقط تلاش کردیم که مقاصد آن را تغییر بدهیم و بهتر کنیم ولی شکل اداری آن همان است؛ آن سلطه ای که در ذات خود دارد بر سر جاست در واقع ما همان لوکوموتیو قدیم را می‌رانیم و فقط راننده ی آن را تغییر داده ایم اما همان خاصیت لوکوموتیو قدیم را دارد) مسئولیت اجتماعی نوع اول که وظیفه اش برگردن مردم بود به سختی توسط مردم انجام می‌شود و به صورت نیابتی آن را انجام می‌دهند. شخصی نزد امام موسی کاظم علیه السلام آمد و در حالی که کودک خود را بغل گرفته بود به ایشان عرض کرد که بچه هایم یکی پس از دیگری از دنیا می‌روند، امام علیه السلام فرمودند که «از دست بچه ات به دست فقیر اطعام بده» زیرا در روایات داریم که دست صدقه دهنده قبل از محتاج به دست خدا می‌رسد و شفا از آنجا می‌آید؛ پس کمیته امام یا موسساتی که این کار را به صورت نیابتی انجام می‌دهد نمی‌تواند این خیر را تامین کند، حتی تا وقتی که خود آن فقیر را نبینیم اثر تربیتی این کار را روی خودمان حس نمی‌کنیم. اینکه توسط یک موسسه یا اپلیکیشن کمک کنیم، نیاز دیگران را برطرف می‌کنیم ولی نیاز خودمان برطرف نمی‌شود. امیرالمومنین علیه السلام در غرر می‌فرمایند: «تو به فقیر محتاج‌تری تا فقیر به تو» اینگونه انسان هم سپاسگزار نعمت‌ها است و هم باد طغیان او کم و خالی می‌شود، برای اینکه انسان از سیری بیش از حد طغیان نکند عده‌ای هستند که به یک لقمه نان**

نیز محتاج هستند . پس مسئولیت نوع اول سخت شده است و انجام آن نیابتی، البته به خاطر اینکه این مسئولیت به صورت فطری در درون انسان‌ها وجود دارد از آن دست نکشیدند و با وجود نظام جدید، فطرت کمک کردن به دیگران از بین نرفته است و این گونه مسئولیت‌های اجتماعی به دنبال راهی برای کمک کردن به مردم است و البته همین موسسات و اپلیکیشن‌ها نشان دهنده امضای خداوند بر فطرت‌ها و خوبی انسان‌ها است. **اینکه برخی انسان‌ها دست از خوبی نمی‌کشند «فاله‌مها فجورها و تقویها؛ و خیر و شر آن را به او الهام کرده است» (آیه ۸ سوره ی شمس) به این دلیل است که خوبی و بدی در جانش به او القا می‌شود و فقط به خواندن و شنیدن و یاد گرفتن نیست.**

« بدون مردم حتی علی علیه السلام هم تنهاست

اما مسئله ما مسئولیت نوع دوم است که این مسئولیت فقط در قبال دیگران نیست بلکه در مورد امور جامعی است که سرنوشت جامعه و گاهی حتی سرنوشت بشریت را رقم می‌زند و بدون همکاری همدیگر قابل انجام نیست. این امور در برخی موارد از طریق گروه یا فئه (جماعتی بزرگ یا کوچک که به صورت انسجام یافته و تشکیلاتی و پشت به پشت هم هستند) و یا همه ی مردم قابل انجام است؛ **امر مهم حکومت اسلامی در سطح علی بن ابی طالب علیه السلام همبستگی همه مردم را لازم دارد، به عبارتی همه ی مردم باید حکومت علی علیه السلام را بخواهند. در رابطه ی بیعت مردم با امیرالمومنین علیه السلام همراهی مردم با او سلسله مراتب داشت و با هم فرق می‌کرد؛ برخی دو قبضه در عهد شهادت با علی علیه السلام بودند و عده‌ای فقط با او بیعت کرده و دشمن**

او نبودند. همه ی مردم حتی کورها و شل ها و دختران حجله که تا قبل از این شهروند به حساب نمی آمدند و با کسی بیعت نکرده بودند آمدند و با علی بن ابی طالب علیه السلام بیعت کردند.

امور جامعی به این شکل که نقاط عطف یا شکست تاریخ اند، نه با نظم اجتماعی دیروز به درستی محقق می شوند و نه با نظم اجتماعی دنیای امروز، به همین دلیل تاریخ ما بسیار تاسف بار است زیرا در همان نظام قبیلگی که تکافل اجتماعی راحت تر در آن انجام می شد حسین بن علی علیه السلام به مذب رفت، ابن خلدون در مقدمه ی خود می گوید: «تعصبات قبیلگی موجب شد که کربلا این گونه که می دانیم رقم خورده و امام حسین علیه السلام این چنین به شهادت برسد» در صورتی که اگر قیام امام حسین علیه السلام با منافع همه قبائل هم راستا بود پیروزی اش حتمی بود. **در جریان امام حسین علیه السلام**

همان قبیله ای که مسئولیت اجتماعی نوع اول خود را به درستی انجام می داد و قاتق نان بود، برای مسئولیت اجتماعی نوع دوم که اقامه عدل توسط حسین ابن علی علیه السلام بود، قاتل حسین علیه السلام شد. عیدالله بن زیاد به کوفه آمد

و عریف های قبائل را جمع کرد (عریف به معنای سر کوپن بود، هر قبیله شخصی را که به عریف شناخته می شد را به عنوان مسئول تقسیم بیت المال خود انتخاب می کرد، قوانین مربوط به آن در ذیل آن مانند ثبت احوال است، کسی که مرده بود نامش ثبت شده و از لیست تقسیم بیت المال خارج و کسی که به دنیا آمده نام او به لیست اضافه شده تا بیت المال به او تعلق بگیرد و چون از زمان خلیفه دوم تقسیم بیت المال به صورت مساوی نبود و و حالت تبعیضی به خود گرفته بود، در هر قبیله هر فرد به صورت

مساوی از بیت المال بهره‌مند نبودند) و آنها را تهدید کرد که اگر حتی یک نفر از افراد قبیله‌شان به حسین بن علی علیه السلام بپیوندند علاوه بر اینکه آن شخص به دار آویخته می‌شود آذوقه همه افراد آن قبیله قطع می‌شود. در چنین شرایطی دیگر منافع قبیله در راستای قیام حسین علیه السلام نبود و آن قبیله باید بین بقای خود و حمایت از حسین بن علی علیه السلام یکی را انتخاب می‌کرد. امر جامعی به نام ایستادن در مقابل یزید، ایستادن در مقابل ولایت عهدی علم شده بود؛ در اسلام وصایت داریم اما ولایت عهدی نداریم، وصایت به این معنی است که امام حسن علیه السلام وصی امام علی علیه السلام است، یعنی بعد از اینکه حکومت امام علی علیه السلام به پایان رسید، اگر مردم با امام حسن مجتبی علیه السلام بیعت کردند ایشان نیز حکومت می‌کند در غیر این صورت ایشان همان کاری را می‌کنند که پدرشان بعد از سقیفه کردند و تا زمانی که مردم با او بیعت نکنند حکومت نمی‌کنند و اگر در ضمن حکومت امام علی علیه السلام حکومت به امام مجتبی علیه السلام واگذار شود دیگر بیعت مردم اهمیت و ارزشی نداشته، در صورتی که بنا بر سبک حکومتی امام علی علیه السلام با تعویض هر امامی یک رفتارندوم برگزار می‌شود به عبارتی کرنومتر صفر می‌شود و مردم دوباره برای بیعت کردن آزادانه تصمیم می‌گیرند، اگرچه امام حکم امامت خود را از خداوند گرفته است و به وسیله مردم امام نشده است ولی تا مردم او را نخواهند حکومت نمی‌کند، جای تاسف دارد که ما تا این اندازه مردم سالاری ائمه را می‌شناسیم و از آن آگاه نیستیم! اما کاری که معاویه کرد این بود که ولایت عهدی را به صورت یک بدعت وارد دین کرد و سلطنت را در زمان خود با بیعت گرفتن از بزرگان برای پسر خودش غصب کرد، اینگونه دیگر نظر مردم



اهمیتی نداشت و بعد از این دیگر بیعت امری تشریفاتی تلقی شد که بعدتر کاملاً کنار گذاشته شد و بعد از پدر، پسر بر تخت سلطنت نشست. خونی که برای جلوگیری از این بدعت ریخته شد خون حسین بن علی علیه السلام بود، که با خون سرخ خود در کنار آن نوشت این اسلام نیست! نه فقط یزید بد است بلکه ولایت عهدی بد است و یزید برای ولایت عهدی بدتر (اگر شخصی دیگر که اتفاقاً نماز شب خوان بود هم این کار را می‌کرد باز امام مخالفت می‌کردند) زیرا اصل ولایت عهدی است که بدعت است و اصلاً چنین جایی باید قیام کرد و نباید گفت چرا دیگران کاری نمی‌کنند؟! وقتی بدعتی آشکار می‌شود بر امام مسلمین و عالمان بالله است که مخالفت کنند، زیرا در امر به معروف و نهی از منکر بدعت شرط تاثیر ندارد^۱ اگر بدعتی آشکار شد دیگر اینکه امر به معروف و نهی از منکر تاثیر دارد یا نه یا اینکه ممکن است جان انسان به خطر افتد مهم نیست! بلکه باید اعتراض و مخالفت صورت گیرد بلکه چون دین با غیر دین اشتباه می‌شود باید اعتراض و مخالفت صورت گیرد و اعلام کرد که اسلام اینگونه نیست ولو نتوان جلوی آن را گرفت. این حداقل کاری است که می‌توان انجام داد و همان کاری بود که پیشوایان ما انجام دادند زیرا هم خون زهرای اطهر سلام الله علیها و هم خون حسین علیه السلام در مقابل بدعت ریخته شد. زمانی که امامت تبدیل به خلافت شد زهرای اطهر سلام الله علیها کنار آن علم گذاشت و زمانی که خلافت به سلطنت تبدیل شد حسین علیه السلام کنار آن علم گذاشت و اعلام کرد که اسلام و امامت به این شکل نیست.

۱- به تحریرالوسیله امام خمینی رحمت الله علیه در بخش مربوط به امر به معروف و نهی از منکر رجوع شود.

« تعصبات کور قبیلگی، موجب شکست امر جامع

اگر بخواهیم از دیدگاه اجتماعی به این بنگریم که چرا نظام قبیلگی امر جامعی به این مهمی را نمی‌تواند رعایت کند باید بگویم زیرا امر جامع بزرگتر از قبیله است. جامع کل اسلام است و وقتی بزرگتر از همه است در تعصبات قومی قبیله ای شکسته می‌شود، یک قبیله ذیل این امر می‌آید و دیگری منافع خود را در اینکه ذیل امر جامع باشد نمی‌بیند، با اینکه مسئولیت اجتماعی نوع اول را به خوبی در قبال افراد قبیله‌ی خود انجام می‌دهد مثلاً به افراد قبیله‌ی خود کمک می‌کند، یا حتی کسانی از قبیله‌ی خود که برای احقاق امر جامع رفته و اسیر شدند اگر آزاد شوند را به خوبی می‌پذیرد و حمایتشان می‌کند با این حال ذیل امر جامع نمی‌رود و خطر نمی‌کند، زیرا از امر جامع خیلی کوچک‌ترند و مانع بسیج شوندگی برای امر جامع می‌شوند. **پس یکی از دلایل شکست تاریخ در گذشته این بود که امر جامع توسط «ولی» قد علم کرد که اگر این علم به درستی و توسط همگان حمایت و حفظ می‌شد امر جامع ناکام نمی‌ماند و سطح تاریخ از این لحظه بالاتر بود.** در روایت ابو حمزه ثمالی آمده است که «اگر حسین بن علی علیه السلام کشته نمی‌شد، امامی پس از امام دیگر به امامت می‌رسید تا اینکه امام دوازدهم در زمین امامت کند و زمین را پر از عدل و داد کرده و اکنون در زمان رجعت بودیم لکن حسین علیه السلام کشته شد و این امر به تاخیر افتاد و یکی از بزرگترین شکست‌ها برای تاریخ رقم خورد.» و چرا اینگونه شد؟ زیرا در نظم قبیلگی مسئولیت نوع دوم که نهایت آن، امر جامع است محقق نمی‌شود زیرا نظم قبیله توانایی درک آن را ندارد و آن را وا می‌گذارد.



امیرالمومنین علی علیه السلام در خطبه ی قاصعه^۲ بسیار زیبا می‌فرماید:

قَالَ اللَّهُ اللَّهُ فِي كِبْرِ الْحَمِيَةِ وَ فَحْرِ الْجَاهِلِيَّةِ! فَإِنَّهُ مَلَاقِحُ الشَّئَانِ، وَ مَنَافِحُ الشَّيْطَانِ، الَّتِي حَدَعَ بِهَا الْأَمَمَ الْمَاضِيَةَ، وَ الْقُرُونِ الْخَالِيَةَ. حَتَّى أَعْنَقُوا فِي حَنَادِسِ جَهَالَتِهِ، وَ مَهَاوِي ضَلَالَتِهِ، ذُلًّا عَنْ سِيَاقِهِ، سُلسًا فِي قِيَادِهِ. أَمْرًا تَشَابَهَتْ الْقُلُوبُ فِيهِ، وَ تَتَابَعَتْ الْقُرُونُ عَلَيْهِ، وَ كِبْرًا تَصَافَقَتْ الصُّدُورُ بِهِ. «خدا را! خدا را! از کبر و تعصب ناروا و تفاخر جاهلیت بهره‌یزید که سبب ایجاد کینه و دشمنی و جایگاه و وسوسه‌های شیطان است. اینها همان چیزی است که شیطان به وسیله آن، امت‌های پیشین و اقوام گذشته را فریفت تا آنجا که در تاریکی‌های جهل فرو رفتند و در گودال‌ها و دام‌های ضلالت او سقوط کردند، به آسانی تسلیم او شدند و رهبری او را پذیرفتند و آنها را به هر جا که خاطر خواه او بود برد. آنها پیروی از چیزی کردند که دل‌ها در آن شبیه و هماهنگ بود و قرن‌های پی در پی بر آن گذشت و کبر و غروری را پذیرا شدند که (بر اثر فرونی) سینه‌ها با آن تنگ شد» قلب مردم امروز نیز مانند دیروز است و پاره ای مردم یک قبیله یا یک شهر نیز ممکن است دوباره منافع خود را ترجیح دهند و دوباره امر جامع را بدون یار و یاور بگذارند و حق او ضایع شود، امام علیه السلام در اینجا به مردم هشدار می‌دهند که دل‌ها مانند هم هستند، مردم در پذیرش کبر و نخوت مثل هم هستند که به سینه‌ها سنگینی می‌کند.

« امر جامع اولویت دنیای مدرن نیست

اما چرا دنیای مدرن از عهدهٔ امر جامع بر نمی‌آید؟ اکنون که دیگر نظام قبیلگی وجود ندارد و رابطه‌ی شهروندی برقرار است و ممکن است که مردم مسئولیت اجتماعی نوع اول را که در قبال یکدیگر دارند به صورت نیابتی انجام دهند و برای تحقق امر جامع نباید مشکلی وجود داشته باشد و امر جامع با دولت مدرن مساوی است و همانگونه که امر جامع بزرگ است، دولت مدرن نیز بزرگ بوده و می‌تواند امر جامع را همپوشانی کند پس چرا اینگونه نیست؟ پاسخ این است که برای امر جامع در دنیای مدرن اقلاً دو اتفاق رخ می‌دهد:

اول اینکه: امر جامع در دنیای مدرن مانند شکست نور، شکسته می‌شود

زیرا این خصوصیت دیوان سالاری دنیای مدرن است که دستگاه عریض و طویل اداری امر جامع را می‌شکند و از حیثیت جامع بودن آن کم کرده و به اولویت دست چندم خود می‌برد حتی در جمهوری اسلامی ایران با این همه انگیزه مقدس اینگونه است!

دوم اینکه: دولت رابطهٔ مردم با امر جامع را قطع می‌کند. دولت مدرن نقش

وساطت انجام می‌دهد و به وساطت او باید امور جامعه پیش بروند. طبق روایت

از امیرالمومنین علیه السلام در خطبه‌ی قاصعه ایشان فرمودند «که درباره‌ی مردم و شهرها خدا را پروا کنید» این دربارهٔ همه‌ی شهرها یعنی از شمال تا جنوب و شرق تا غرب است که باید تقوا رعایت شود به این معنی که:

۱. پیشرفت و عدالت در شهرها محقق شود، زمینی بایر نماند، ثروتی راکد

نماند، ظرفیتی نسبی و بدون استفاده نماند.

۲. این ثروت عادلانه توزیع شود و به قله‌های ثروت برای عده‌ای خاص

تبدیل نشوند.

۳. «فی عباد» یعنی عدالت برقرار شود که علاوه بر مردم، برای منابع نیز صدق می‌کند که حق زمین این است که آباد شود و انسانی که روی زمین است حقی این است که از آنها بهره‌مند شود، در واقع عدالت برای انسان و زمین باید برقرار شود برای نفت، دانش و ... همه مردم ایران از دانشی که در دانشگاه‌ها هست باید بهره‌مند شوند همانگونه که حق مردم است که از نفت بهره‌مند شوند همانگونه که از جنگل‌ها و ساحل‌ها و دریاها و ... در ایران باید بهره‌مند شوند. اگر دانشمندی در دانشگاه دانش تولید می‌کند ولی سود آن به سرمایه داری برسد نه خود آن دانشمند، عدالت برقرار نشده است حتی اگر باعث پیشرفت شود، اگر آن دانشمند از این کشور فرار کند که دیگر پیشرفتی اتفاق نیفتاده است. پس یک امر جامع این است که پیشرفت و عدالت همزمان باید اتفاق بیفتد. **نظریه مقام معظم رهبری در مورد دوگانه پیشرفت-عدالت یک جمله است «پیشرفت همه جانبه‌ی مردم پایه همان عدالت است» چون مسئله و چالش مهم و دیرپایی که در زمینه اقتصاد وجود دارد این است که جانب پیشرفت گرفته شود یا عدالت؟! اگر به هرکدام توجه شود از دیگری عقب می‌مانیم چون بخش خصوصی و سرمایه خارجی باید پیشرفت را ایجاد کند که آن‌ها سود خود را می‌برند و پیشرفت اتفاق می‌افتد ولی عدالت جای مانده و فاصله اتفاق می‌افتد؛ اگر به دست مردم بدهیم، مردم که چیزی ندارند پس همان سود را برای مخارج خود استفاده می‌کنند و باز هم پیشرفتی حاصل نمی‌شود. **طبق بیانات مقام معظم رهبری پیشرفت اگر همه جانبه و مردم پایه باشد یعنی همه‌ی مردم در****

آن سهم داشته باشند آن وقت هم عدالت و هم پیشرفت حاصل؛ مدل آن نیز در بیانات مقام معظم رهبری آمده است و برخی نیز در اسناد بالا دستی به قانون تبدیل شده‌اند که متأسفانه اجرا نشدند.

«قبول امر جامع در گرو پیشرفت و عدالت

حال روشن شد پیشرفت و عدالت یک امر جامع هستند که حتی اگر وظیفه اجرا کردن به دست دولت مدرن (حتی دولت آقای رئیسی) داده شود، در نظام دیوان سالاری، آن خرد و شکسته می‌شود و دست آخر خروجی آن بر پایه پیشرفت مردم نیست و حتی رابطه مردم با آن امر جامع نیز قطع می‌شود! پس باید دولت یا نهاد رسمی یا غیر رسمی دیگری وسط بیاید تا مردم بتوانند کاری انجام دهند چون ارتباط مردم قطع می‌شود و دولت مدرن واسطه می‌شود زیرا این خصوصیت دنیای مدرن است بنابراین امر جامع در دنیای مدرن اینگونه شکسته می‌شود. مقام معظم رهبری در همین رابطه تعبیری دارند که می‌فرمایند «نظام ما خصوصیتی دارد که ممکن است عدالت در آن امر چندم باشد. دولت‌های مختلف، آن را در درجات چندم اولویت خود قرار دهند که این از بدجنسی آنها نیست بلکه خصوصیت دستگاه تصمیم‌سازی و دیوان سالاری است» پس با توجه به دلایل بالا نه نظام قبیلگی و نه نظام مدرن برای امر جامع مناسب نیستند. برای ساختن ایران قوی و پیشرفته و دارای عدالت، خیلی وقت نداریم! هم مردم کشور خودمان و هم مردم کشورهای دیگر به ما چشم دوختند و اگر به آنها گفته شد در نظام آخوندی عقب افتادگی و فلک زدگی سهم مردم است، در ابتدا

شاید بر همین باور باشند اما بعد از اینکه موشک‌های ما، مقالات برتر ما، تکنولوژی ما را دیدند و امیدوار شدند، حال از ما خواهند پرسید برای عدالت چه کاری انجام داده‌اید و اگر عدالت در کشوری مانند سوئیس و سوئد بهتر باشد کار ما زار است. اگر ضریب جینی ما از آنجا بدتر باشد، کار ما زار است و آنها خواهند گفت پیشرفت را که همه می‌توانند به آن برسند اینکه با عدالت همراه باشد مهم است! زیرا آنها از این کشور صدا و حرف تازه‌ای را شنیده بودند که در دنیا نظیر نداشت چرا که بلوک شرق به دنبال عدالت رفت و از پیشرفت جا ماند و پیشرفت در آن کشورها به سمت قسمت‌های نظامی و کلان حاکمیتی رفت و مردم، در خرد مسائل زندگی پیشرفت نکردند. غربی‌ها نیز به دنبال پیشرفت رفته و از عدالت جا مانده‌اند **اما صدایی از ایران بلند شد که شعار «نه شرقی و نه غربی» سر داده بود و مردم دیگر کشورها به آن چشم دوخته و خواهان «پیشرفت و عدالت» در کنار هم بودند.**

« امر جامع در گام دوم انقلاب

امر جامع یعنی آن ۷-۸ مورد در بیانیه‌ی گام دوم انقلاب، امر جامع طبق اصل ۹ قانون اساسی یعنی آزادی در کنار استقلال، یعنی پیشرفت در کنار عدالت، یعنی ولایت در کنار مردم و اگر یکی از اینها برش خورد، دیگری در دنیا وجود دارد که دیگر لازم نبود شخص جدیدی برای برقراری آن به پا خیزد. سلطان بود مردم را کنار زده بود و مردم بودند که سلطان را کنار زدند؛ این جمهوری اسلامی بود که ادعا کرد و گفت «خدا و مردم در یک جا (مردم سالاری دینی)» و چشم‌ها به آن خیره شد. **این امرهای جامع بدون اراده همه مردم**

ایران محال است که تحقق یابد و به سرمنزل برسد، همانطور که اراده‌ی مردم، ۸۰ کشوری که از صدام حمایت کردند را شکست داد. تحقق این ۷-۸ مورد در گام دوم انقلاب با اراده عمومی مردم است که با داد زدن بر سر مردم محقق نمی‌شود! اگر امروز بسترهای لازم برای تحقق امر جامع در دسترس مردم نباشد و مردم نتوانند یا ندانند که برای پیشرفت باید کاری کنند و اگر رابطه آنها با امر جامع قطع شده است به گونه‌ای که برای گرفتن مجوزی کوچک مجبور باشند دوندگی بسیاری داشته باشند، این از بدجنسی دولت‌مردان نیست بلکه خصوصیت نظم دنیا و دولت مدرن است که امر جامع را در نظام بروکراسی خود می‌شکند.

«موالات سه گانه، بستر تحقق امر جامع»

اگر بخواهیم تصویری از اجرای امر جامع ذیل راه حل‌هایی که برای ایجاد امر جامع گفتیم مثال بزنیم، جهاد سازندگی است. که در این نمونه امر جامع می‌آید و نمی‌شکند، دسترسی مردم قطع نمی‌شود و در نهایت امر جامع تحقق می‌یابد. در واقع طبق اصل کلی اندیشه اسلامی، راه حل اسلام متناسب با همین زمانی که زندگی می‌کنیم، برای تحقق امر جامع این است که موالات سه گانه ایجاد شود:

۱- موالات مردم با هم ۲- موالات مردم با ولی ۳- موالات ولی با مردم

موالات به معنای پیوستگی و چسبندگی است. در واقع راه حل اسلام برای

نظام و امت، «امامت» است که تحت این قدرت می‌توان دولت مدرن را در

پنجه خود گرفت و تا می‌شود جلوی اقتضائات آن را بگیرد که در نهایت بتواند



بهترین دولت و نظام را بسازد. به شرطی که این ولایتی را که گفتیم محقق کنیم نه اینکه فقط در ظاهر کلمات آن را بیان کنیم ولی در باطن آنچه توصیف و محقق می‌کنیم سه گانه‌ی مطرح شده را نداشته باشد! مرحوم شاه آبادی در کتاب شذرات المعارف فرمودند: «خیط اخوت خیط، نبوت و امامت است» که این تنیدگی باید درست بشود که طبق خطبه قاصعه در نهج البلاغه امیرالمومنین می‌فرمایند: «پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ولی بود که با آمدنش شما در ابتدا به او دل دادید و به واسطه این محبت و دل دادن به پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، به یکدیگر دل داده و الفتی بین قبایل اتفاق افتاد» زیرا قبل از آمدن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هر قبیله به صورت جداگانه با خودش الفت داشت اما گسلش با قبایل دیگر بود. گاهی پیش می‌آمد که قبایل برای هدفی با هم همکار می‌شدند و گاهی با همین گسل که بینشان بود، زلزله می‌آمد و دشمن هم می‌شدند. حتی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عده‌ای از این قبایل که در جنگ‌های بیست ساله با هم بودند را با هم رفیق و هم پیمان کرد. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمد و قبایل را بدون اینکه شهروند مدرن بسازد یکی کرد (...أَنْظُرُوا إِلَى مَوَاقِعِ نِعَمِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ حِينَ بَعَثَ إِلَيْهِمْ رَسُولًا، فَعَقَدَ بِمِلَّتِهِ طَاعَتَهُمْ، وَ جَمَعَ عَلَى دَعْوَتِهِ أَلْفَتَهُمْ... ..) اکنون به نعمتهای بزرگی که خداوند هنگام بعثت پیامبر اسلام به آنها ارزانی داشت بنگرید که در سایه آیین خود آنها را مطیع فرمان ساخت و با دعوتش آنان را متحد کرد... این است هستی ولایت و کار ولایت و نباید ولایت را به یک باره در پوسته حقوقی و قضایی برد و اختیارات و وظایف برای آن تعیین کرد بلکه باید هدف اصلی آن را بیان کرد و نشان داد که به سبب آن در جامعه چه چیزی محقق می‌شود.

نکته مهمی در اینجا وجود دارد که نباید فقط به شخص ولی نگاه کرد که چقدر نماز خوانده یا چند کتاب خوانده است؛ اینکه بتواند پیوندهای اجتماعی را بیشتر کند مهم است، اما گاهی انسان‌های مذهبی جامعه این بافته‌های ولی را از هم می‌شکافند و جامعه را به جای اول باز می‌گردانند. امیرالمومنین علیه السلام در ادامه می‌فرمایند: ... قَدْ تَرَبَّعْتَ الْأُمُورَ بِهِمْ، فِي ظِلِّ سُلْطَانِ قَاهِرٍ... بعد از آمدن ایشان «تربعت» امور جامع مستقر شد (چهارزانم نشست)، به عبارتی ولایت موجب شد که امر جامع محقق شود و همه امور جامعه را در بر بگیرد؛ **نباید گفت که همه این کارها را ولی انجام داده است بلکه**

ولایت توانسته است! زیرا هر ولی نمی‌توانست این کار را بکند، حضرت ایوب

علیه السلام **و دیگر پیغمبران نیز ولی بودند اما نتوانستند آن امر جامع را محقق**

کنند زیرا ولایت یعنی پیوند سه گانه نه فقط شخص ولی! امیرالمومنین علیه السلام

این اتفاق را به «حصن الله» تعبیر می‌کند و در خطبه قاصعه خطاب به مردم می‌فرماید: «شما در حصن خدا، دژ خدا افتادید» فرمایش شهید سلیمانی برگرفته از خطبه قاصعه است که فرمودند: «امروز حرم، جمهوری اسلامی ایران است» که قطعاً منظور ایشان نظام دیوانی آن نیست بلکه پیوند مردم و ولایت، پیوند مردم و دولت ذیل آن آرمان‌ها و حرکتی که شروع کردند، بود و الا چرا کشور عراق حرم نباشد؟ امیرالمومنین بعد از گله‌ای که کردند گفتند این اتفاقات را پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برای شما رقم زد: «شما حصن خدا هستید» یعنی همین رابطه را شکستید و در ادامه می‌فرمایند: ... وَ نَقْضاً لِمِيثَاقِهِ الَّذِي وَصَّعَهُ اللَّهُ لَكُمْ حَرَمًا فِي أَرْضِهِ... میثاقی را نقض کردید (شارحین گفته‌اند منظور ایشان میثاق با خود نبی نیست) بلکه میثاقی



است که مردم ذیل ولایت با هم داشتند که خداوند این میثاق را به مانند یک حرم روی زمین قرار داده بود. همین رابطه‌های عاطفی بین مردم با دولت و مردم با حاکمیت است که حرم است البته صورت نظام اداری هم دارد. پس اینگونه می‌توان امر جامع را محقق کرد اما اگر آمدیم ولایت مطلقه را دولت مطلقه گرفتیم و آن را «لویاتان» معنا کردیم راه را اشتباه رفته‌ایم! اگر ولی را که یک قلب مهربان است در یک ربات آهنی حبس و اسیر کردیم و گفتیم که خود ولی خوب است اما از دولت مدرن (حتی اگر جمهوری اسلامی باشد) انتظاری جز این نمی‌رود و گفتیم کار بیشتری از آن بر نمی‌آید، اشتباه کردیم. ولی اگر آن "ولی" را هاله و قدرتی در نظر گرفتیم که می‌تواند آن را تسخیر کند و به نظریه نظام انقلابی برساند که نظام باشد اما انقلابی باشد، راه را درست رفته‌ایم چون نظام، ثبات می‌خواهد و انقلاب، تحول. یعنی دولت‌های جمهوری اسلامی ایران باید صورتی بعد از صورتی پشت هم به خود بگیرند تا در نهایت و به تدریج، امر جامع در تراز بالاتر محقق شود که راه حل آن «حلقه‌های میانی» هستند که **مقام معظم رهبری می‌فرمایند «جوان‌ها بیایند و کمک کنند» در واقع خیل عظیم جوان‌ها و مردم، نه اینکه بین دولت و مردم یک سمن یا گروه قرار دهند که حلقه‌های میانی گروهی شوند برای روغن کاری دولت که هر کجا دولت کم آورد. این گروه کمک کند بلکه یعنی نظم سیاسی موجود، دولت مدرن موجود را ارتقا دهیم تا به یک دولت مطلوب برسیم و طبق مرحله سوم از مراحل پنجگانه گام دوم انقلاب دولت اسلامی بسازیم که سرآمد همه دولت‌های اسلامی باشد.**

❖

بسیج لشکر مخلص خدا برای مأموریت دیروز و امروز است اما هر چند میلیون هم که در سازمان بسیج حضور داشته باشند، نسبت به کل مردم جامعه ایران "فئه" محسوب می‌شوند. بسیج می‌تواند خیلی از مأموریت‌های بزرگ را انجام بدهد و انجام هم داده، لکن بعضی موقعیت‌ها حضور همه مردم را می‌طلبد؛ آن هم حفظ نظام جمهوری اسلامی ایران. نه اینکه بسیج چیزی کم داشته باشد بلکه این مسئولیت به قدری مهم و سرنوشت ساز و بزرگ است که با فئه انجام نمی‌شود و همراهی اکثریت و قاطع مردم را می‌خواهد زیرا در نظام جمهوری اسلامی ایران، حکومت مردم سالاری دینی برقرار است و مردم سالار یعنی همه مردم نه فقط مردم حزب‌اللهی زیرا این مسئولیت بسیار کمرشکن و حساس است.



@geraa_ir



سازمان
بسیج
و دانشجویی
معاونت سیاست‌ورزی